

[illegible]

وفاقی طرح طبع گشتی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3405

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از گزارش سپاس حضرت نیروان نگارش نوت و ارشاد و جهان البیوت اقربا و موالی آن بولای
منطبع انومان فلان سمو المکان باو که از دیر باز بعضی اجاب دوستان زمین نامه نگار اول سن الهام
محمد یوسف علی ایوب احکامه سندی اصل گو یا موی مولد لکنوی موطن مستدعی آن بود که کتابی در علم
سورنیش محتوی جمیع مسائل و تفصیل اختلافات جماعه اهل سنت و جماعت و شیعه امامیه اثنا عشریه جمع و تالیف
جامع و از پیش از این مسائلی فواید و مسدود احکام مشربین باشد که نشأت خاطر و پریشانی باطنی نظام از اجتهاد
حکیم شام علی رقاء الله علی معراج مقصده الخفی و مطلبی ازین کار معذورم نه شسته بر آنم و شسته
وانی بیانی کافی بر نظم الفرائض منقوله جامع فضائل نوع انسان حاوی اوصاف زائد از حد بیان اغنی الزم
موقوفی به مشربین ساکن استندی اغرقه الله فی سحار الرحمة و الغفران شمل بر جمیع مسائل این علم و متضمن
اختلافات فرائضی باشد که کلام و ایجاز تمام نوشته آید و چون نظم فرائض سرحدیه ناظم علیه الرحمة را تا بحث از
از فرائض کتابیه دست به هم داده بود که بدست بر دو موکلان اجل نقد حیالش بتاراج فدا رفت و نظم
من یفیع الناس من سبب انعامه قرطاس دوم و آنچه در محققین فن بود طبیعت بدان مسامحه نمود بصرفه کاغذ
بر اصل نظم و تکالیف بر تقدیر خاتمه کثیر اللغز اخرو دوم جو با سرحد ایمنه ختم مخوم و آنرا بهر جناب فضائل
شخصه حضرت فاضل آیت الله و چرخ دودمان سیادت فی دماغ خاندان ریاست جائز که آلات بنی نوع انسان
نفاذ خارج از حیطه شرح و بیان شیم قیام مملکت حیدر آباد ناظم نظام سلطنت امین البلاء و دستور اصف نشان فی
حق الملک شجاع الله که میرزا صاحب علی خان صاحب دریا لاریکس اید الله البریة با و الله و الله العا
لی لا یحی و الیالی که دانسته است یک کاشتر بران زمین قبول به نور بخش بر دیده مامو

ه از حضرت ختم المرسلین سید المرادین الاخرین صلی الله علیه و آله و اصحابه جمیعین تا نورست که تعلموا الفکر الفاضل و
الناس فانما نصف العلم لمن انتمن این علم از واجبات است و نصف علم است که از ان مصرف ترکه نیست و البته
این را علم موارث نیز گویند و موارث یعنی میراث است یعنی حق که منتقل شود از میت بدیگری و غیر انفس
بدلیفه است و آن عبارت از حصه ایست که در کتاب و سنت براساس ورثه معین گشته و منصوص
ترکه میت است بوجه صرف در معارفش و غرض از ان عصمت از خطا و تقسیم ترکه است نه انما است
و شرح الکتاب و التذوق للموفی عوایب و الیه المرجع و المآب بسم الله الرحمن الرحیم
بناهم بنام خدا که بود بی شریک بی عیب نقشبند طراز کون مکان به چهره پر واز پر واز کبر و جهان به
من بند و چهره پر واز منصف نقاش و مصورست و طراز بکس طایه معنی نقاش و نگار
نما بود و نام معدوم عقل از فهم گشته او محروم به خرد گشته بیخ اهل خسر و به خطی از فهم ذات او نبرد و
بی محیی میت و ارشاد هم به غیر او نیست مالا کما علم به نعمت صلوات خدای عزوجل به بر سبب محمد مرسل و
شاید بسوی تحفه اضافت مبدل منه بسوی بدل است مرسل اگر چه بظاهر صفت محبت است لکن حقیقت صفت
تسلیه کائنات و سرورین به سر بفر کشتن آسمان زمین به زبده به هم زای همه یعنی فطانه به سر بفر کشتن کسی
بمعنی مطیع و متقا و او شد نیست به شرف گوهر وجود با و به نقاشن اسما در انمو قبا و به با و سر و به با سبب است
یعنی ظهورست به خوشترین نامها بود و نامشش به و اجبه بالانشال الحاکمش به رحمت حق که
با پایشش به با و انهم برآل و یارانشش به مناجات جعفر از جرم خود و پشیمانم به آتش حشر ترسیده ایم
در جهان کسی بود و عبارت از بقیاری ستای از حشر است این که چه از گناه توبه یاریم به بقیاریم به
تا بس جرم ما دارم به نظر خود به پشت پا دارم به نظر به پشت پا و دشمن کنایه از دشمنی گشت که شمرنده چشم خود
بیند به منم و گریه و دل شبانه منم و میل لشکر یار به ما به منم و روز و شب به عاگردن به از معاذ خدا که
زیر شعار برای مصاحبت ملازم است ای منم مصاحب ملازم گریه و منم ملازم میل لشکر ملازم
یارب و منم ملازم دعا گردن در روز و شب و خدا خدا گردن کنایه از توبه گردن و خدا گردن سست است
ببحال من نظری به و به نفعان من اثری به ایمنه خدایا بر حال من نظر رحمت فرمای و در راه و
تسلی من اثری بخش که خرم کنان مرا سوخته بر باد و به دره جز در تو را پناه نیست به به یک سو تو یی رخ
به به تنهای لطف به شاری به آمده بر درت گندگاری به شتر شارانیا یعنی بسیار به یاد و کوز اند است و
لنگاری تنگیم نیست بر تحقیر به ای خداوند کار ساز جهان به بی نصیبش از لطف خویش مران به
من مصرف مال متروک به هر که میر و بعین با لش اگر به حق غیر نیست مال و گریه اول این حق دان

تجان حضرت مال متروک

[illegible]

بالاتفاق و در سبب عیال اختلاف است و باقی اقسام بالغ نیستند و هم قی یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنی
 غلام خالص یا ناقص مانند کاتب مذکور و ام ولد پیش عهد و ارث می شود و نه بالعکس و معتق البعض نزد امام
 ابو حنیفه رحمه الله در حکم ملوک است و نزد صاحبین حکم دارد و همچنین است نزد امامیه موم اختلاف بین یعنی
 کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس و ارث نمیشود و نزد امامیه مسلم از کافر ارث میشود و بر عکس و بالاتفاق
 سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسی که از اسلام برگشته است و ارث نمیشود و بر عکس و نزد اهل سنت در قول اسلام
 با وجود اختلاف اندام با هم توارث تحقق است و امامیه خروج و قذف غلور از موافق ارث نوشته اند و
 در توارث کفار با هم نزاعی نیست و بعضی علما بدان گفته اند که میان یهود و نصاری توارث است میان
 اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عده الاوثان و در زمان اعتبار این موافق گفته مذکور اختلاف
 است اهل سنت وجودش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم تمیز که اعتبار کنند
 پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترک قاتل از قتل بری شد یا غلامی که استحقاق و ارث را از او
 گردید یا کافر که وارث تواند اسلام آورد و نزد امامیه میراث خواهد بود و بخلاف اهل سنت چهارم
 اختلاف دیرینه اختلاف حکومت و این بر دو قسم است یکی اختلاف حقیقی دارد اسلام و کفر
 چنانچه در الحرب و دار الاسلام مثل کاتب و در دار الحرب است و دومی از اقرار یا نشین و دار الاسلام
 است پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد و دوم از کلام حاکمی دارد و چنانچه است و دومی که اگر چه بر دو
 در دار الاسلام اند لیکن حکم هر یک مختلف است که متاسن در شمار اهل حرب است که رجوع به حرب
 تواند نمود و همیشه مقیم در دار الاسلام تواند ماند و بخلاف دومی و اختلاف دارد و حق کفار مانع ارث است
 نه در حق مسلمین چنانچه اهل یعنی دار با عدل اگر چه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری و ارث
 تواند شد و نزد اخویه امامیه اختلاف دیرینه مانع ارث نیست و پنجم از موافق ارث ایهام وقت موت است
 چنانکه چند اشخاص که با هم متوارث اند میریزد و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود و مثلاً در دریا غرق شود
 یا در آتش بسوزد پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد بلکه مال هر یک بوارثان نموده او خواهد رسید و ناظم علیه گفته
 این مانع نمی آید از تقسیم و نه زیرا که در اکثر کتب این فن بر این بیان آن در آخر کتاب فصلی جدا گانه منعقد میکنند
 و در اول و در آخر کتاب است و هر کس اندک بالترتیب در ارث را از و بر فهم و لیب یعنی مستحق میراث و وفات زنده
 تقسیم و تاخیر یک در اشعار آینده نموده اند و میگویند سه اول اهل فرض و بعد از آن به نسبی از ذوی الصبوة و آن
 نسبی از شرکاء نیست بعد از تقسیم یا تقدم علی الارث و اول اهل فرض را حصه دهند بعد از آن به نسبت نسبی از ذوی الصبوة و آن
 به نسبی عظامی مرسوم است و در اسلام چنین سهم تقدیم است و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

کاتب عبارت از غلام است که پیش از وفات مورث از او بیعت کرده باشد و در سبب عیال اختلاف است و باقی اقسام بالغ نیستند و هم قی یعنی غلامی خواه کامل باشد مثل قن یعنی غلام خالص یا ناقص مانند کاتب مذکور و ام ولد پیش عهد و ارث می شود و نه بالعکس و معتق البعض نزد امام ابو حنیفه رحمه الله در حکم ملوک است و نزد صاحبین حکم دارد و همچنین است نزد امامیه موم اختلاف بین یعنی کفر و اسلام که کافر از مسلم و علی العکس و ارث نمیشود و نزد امامیه مسلم از کافر ارث میشود و بر عکس و بالاتفاق سنی و شیعه مسلم از مرتد یعنی کسی که از اسلام برگشته است و ارث نمیشود و بر عکس و نزد اهل سنت در قول اسلام با وجود اختلاف اندام با هم توارث تحقق است و امامیه خروج و قذف غلور از موافق ارث نوشته اند و در توارث کفار با هم نزاعی نیست و بعضی علما بدان گفته اند که میان یهود و نصاری توارث است میان اینها و مجوس توارث نیست و قس علیه عده الاوثان و در زمان اعتبار این موافق گفته مذکور اختلاف است اهل سنت وجودش هنگام موت مورث در منع معتبر دارند و امامیه هنگام تقسیم تمیز که اعتبار کنند پس اگر بعد موت مورث قبل تقسیم ترک قاتل از قتل بری شد یا غلامی که استحقاق و ارث را از او گردید یا کافر که وارث تواند اسلام آورد و نزد امامیه میراث خواهد بود و بخلاف اهل سنت چهارم اختلاف دیرینه اختلاف حکومت و این بر دو قسم است یکی اختلاف حقیقی دارد اسلام و کفر چنانچه در الحرب و دار الاسلام مثل کاتب و در دار الحرب است و دومی از اقرار یا نشین و دار الاسلام است پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد و دوم از کلام حاکمی دارد و چنانچه است و دومی که اگر چه بر دو در دار الاسلام اند لیکن حکم هر یک مختلف است که متاسن در شمار اهل حرب است که رجوع به حرب تواند نمود و همیشه مقیم در دار الاسلام تواند ماند و بخلاف دومی و اختلاف دارد و حق کفار مانع ارث است نه در حق مسلمین چنانچه اهل یعنی دار با عدل اگر چه در لشکر و ملک اختلاف داشته باشند یکی از دیگری و ارث تواند شد و نزد اخویه امامیه اختلاف دیرینه مانع ارث نیست و پنجم از موافق ارث ایهام وقت موت است چنانکه چند اشخاص که با هم متوارث اند میریزد و تقدم موت یکی بر دیگری معلوم نشود و مثلاً در دریا غرق شود یا در آتش بسوزد پس یکی از دیگری و ارث نخواهد شد بلکه مال هر یک بوارثان نموده او خواهد رسید و ناظم علیه گفته این مانع نمی آید از تقسیم و نه زیرا که در اکثر کتب این فن بر این بیان آن در آخر کتاب فصلی جدا گانه منعقد میکنند و در اول و در آخر کتاب است و هر کس اندک بالترتیب در ارث را از و بر فهم و لیب یعنی مستحق میراث و وفات زنده تقسیم و تاخیر یک در اشعار آینده نموده اند و میگویند سه اول اهل فرض و بعد از آن به نسبی از ذوی الصبوة و آن نسبی از شرکاء نیست بعد از تقسیم یا تقدم علی الارث و اول اهل فرض را حصه دهند بعد از آن به نسبت نسبی از ذوی الصبوة و آن به نسبی عظامی مرسوم است و در اسلام چنین سهم تقدیم است و اهل فرض کسانی از ورثه هستند که برای آنها

[illegible]

سه اهل فرض آنکه در شرع متین به سهم خاص از برای اوتعیین به یعنی اهل فرض کسی است که در شرع متین از کتاب و سنت و اجماع است سهمی خاص از سهام مستحق که نصف و ربع و ثمن و ثلث و سدس باشد از برای اوتعیین یافته و نیز دامیه و رای این سهام سه سدس ثلث و ثلث الثلث هم از فرض است سه سدس کل بقدر آن اهل فرض بسان به عصیه را و اگر نه باقی نشان به یعنی عصیه است که در صورت فقدان اهل فرض کل ترک و با وجود آنها بقیه اش با و برسد و این مصطلح این سنت است نه از باب شیع که عصوبت را نزد آنها داخل در تورش نیست بلکه قرابت را بجای عصوبت گیرند و غرض از این هر دو از قرابتیان های خود میزد و در هم میزدن به یعنی اهل قرابت که سه اهل فرض و عصبیات اند از آنرا در هر هم میگویند و ذوی الارحام را علی المایه داخل اقربای نسبی کرده اند و اطلاق دو رحم نزد ایشان سوای نسبی با فرض بر همه اقربای نسبی است تعدد اهل فرض سه اهل فرض ای یگانه دوران به منحصر در دوازده کس و آن به اب و جد و زوج و ام و مادر و جد و زوج و بنت و بنت پسر و اخت عینی و مادر پدیری به هم از اهل فرض بر شمردن به یعنی اهل فرض که برای آنها سهمی در شرع متین معین شده از دوازده کس بیش نیستند چهار نفر مردان که پدر و جد و شوهر و برادر و خیاخی است و بنت از زنان که مادر و جد و شوهر و شوهر پسر و خواهر عیالیه و خواهر عیالیه و خواهر خیاخیه است و نیز دامیه اهل فرض نیز و باقر تندی که برای سهولت حفظ چنین سلسله نظم کشیم به است در زیر این سهم به نوزده و فرض نه باشد به آنکه اتم نیست و مطلقا خواهد بود و جد و جد از سهو مادر و زوج و زن هم و هم خیاخی است به هر یک از خال و خاله و تنافس به بدین تفصیل شش از رجال اول اب که از طبقه اولی و فرض شش ولد میت سدس است ثانی جد مادری که از طبقه شش برادر و جد پدری است ثلث باشد ثالث خال و خیاخی که خطی سدس خط از انداز یک ثلث بود و این هر دو از طبقه ثانیه اند رابع عم خیاخی که با هم عیالی سهم یکی سدس سهم از انداز یک ثلث است خامس خال عیالی سادس خال عیالی که حصه هر یکی ازین هر دو اگر با هم باشد یک ثلث است سابع خال خیاخی که نصفش تنها با هم یک ثلث با خال عیالی و خال و جد سدس ثلث به هم و یادت ثلث الثلث تعیین یافته و این هر چهار از طبقه ثالثه اند تا سیم و حج که با هر سه طبقه سیم است با و ل و میت به شش ربع و بدو و ربع نصف است و باز ده از نسای می ام که با و ل و میت حق می سدس است و بدو ثلث و دوم بنت که بر این اگر واحد به شش طبقه نصف است و اگر از انده بود شش ثلث این هر دو از طبقه اولی اند و سوم اخت عیالیه چهارم اخت عیالیه که هر یکی ازینها اگر واحد برین به جد پدری اخت عینی یا عیالی باشد شش حق نصف اگر از انده برین نباشد و شش حق اگر از شش اخت عیالیه که واحد را سدس از انده را ثلث میسر شش حصه مادری که با اخت و جد و جد و جد و جد و جد یافته و این هر چهار از طبقه ثانیه اند و پنجم عم خیاخیه که با هم و عمه غیر خیاخیه در صورت احدیت سدس و عمه غیر خیاخیه در صورت

فوائد الیث

مجلس

مجلس

ثلث حق و نیست و تمام خاله چینی هم خاله علامیه که هر یکی از اینها را با اعمام ثلث فرض میسرند و هم خاله اخیا فیه که اعمام را
 دوی تنها یک ثلث با خال و خاله غیر اخیا فیه بغلام و حدت سدس ثلث و بحالت زیادت ثلث ثلث معین کردن
 و این هر چهار از طبقه ثالثه اند و از دهم و چه که با هر طبقه وارثه است با ولدیت ثمن و بعد از ثمن بر بی فرضیه و نیست
 و شرح اینها بعد از این در مقامات مناسبت درج خواهد شد پس نزد ایشان جدین پدری و بنت الابن از این
 نیستند که براسه اینها سهمی معین نیست بل از ذوی الارحام و ذوی القربا است اندر سهام است
 فرض خالص سدس دی بر پدر و ابن یا ابن ابن اوست اگر چه مصرع اخیر خالی از سقم نیست پس تغییر درین شعر
 چنین مناسبت سه فرض خالص سدس رسیده پدر و است با ابن و ابن ابن اگر چه یعنی پدر را سه حال
 اول فرض محض که سدس است بوسی برسد سو آن چیزی دیگر با و میسرند و این در صورتیست که پدر را برسد
 یا پدر برسد و آن سفل باشد و نزد امامیه پدر را فرض محض با سفل اولادیت است ذکر باشد یا انات عالی
 یا سفل و دوم عصوبت محض چنانچه میگویی سه غیر تعصیب حق دیگر نیست و ولد این هم ولد گرفت یعنی در صورتیکه
 اولادیت اولادیت نباشد بر عصبه میشود که آنچه از اهل فرض باقی ماند تمام آنرا بگیرد و نزد اثنا عشری تعصوبت سدس
 بفرض و باقی بر و خواهد گرفت شوم فرض تعصوبت بر دوسه فرض تعصیب حق و هر دوسه بنت یا بنت ابن
 اگر با اوست یعنی اگر باید بدست و دختر یا دختر پس است باشد و در صورت فرض تعصوبت هر دو پدر است
 با و دختر نیز نیست خواهد گرفت و آنچه باقی خواهد ماند عصوبت و نزد علمای امامیه در صورتیست که سهم ما بقیم میسرند که اگر
 نیست یا بنت الابن رود خواهند کرد و تعصیب این حکم بدست و بنت الابن نیست بلکه بنتا بدست هم در این
 درین حکم مشارکت دارد و سه سهم چهارم چون پدر و ان تعصیب صحیح یک یک در پنج جهات فرق
 میرد که بعد از این فرق را است شرح و بیان به حاجب و مگر پدر را و ان که رسمیت بدخل است پس است
 به صحیح است و در نه فاسد است و این سه حصه بدست زیادت یک حالت پس چهار چهار حال
 شد یک آنکه اگر ابن یا ابن الابن با او باشد سدس بفرضیت فعاله خواهد یافت و دوم اگر اولاد
 تنها باشد عصبه خواهد گردید شوم یا بنت الابن فرض و عصوبت هر دو حق او باشد لکن در پنج جا
 در قضا هر است که بعد از این شرح و بیانش خواهد آمد چهارم پدریت حاجب جدیت است و وجه صحیح
 است که در نسبش بسوی میت پدریت دخلی داشته باشد مثل اب لاب و اب اب اب لاب و هر
 یک یا دخل ام میت میوز آن جد فاسد است چنانچه اب لام و اب ام لام و اب ام الام و آن
 مقام اختلاف جد با اب که ششش بر با بود محلی نموده یک آنکه در سهام ام خواهد بود که پدر حاجب
 باز خود است و پدر حاجب نیست یا اتفاق فرقی حق وی آنکه در سهام مادرند که خواهد شد که مادر را

لا بد است که نزد ایشان نیز قسم ترک نصیبی دارد سهام اول و الا هم سه ده بیک کس سیدس زما و بیان
 بهر زانکه گشت ولی یکسان مانع ارث شان نشد مگر پدر و جد و نسل و نسل پسری اول و مادر سه حاکم
 اول آنکه اگر کسی باشد و پدر و پازن سیدس باشد و او دوم آنکه اگر زانکه بیکی باشد ثلث باید و او زانکه
 اینها که مستحق تقسیم سادی اند و هم آنکه پدر و جد و اولاد و پسرش حاجب اینهاست و در اینجا
 اختلاف کرده اند درین که اولاد و اولاد را حاجب میدانند و تخصیص با اولاد الابن نمیکند و پس از او و ختری حاجب
 اگر چه بنت لبنت باشد و نیز جد را حاجب اولاد و ام نشانند سهام مادر سه ده و جد سیدس اگر با او است
 نسل این ابن اگر چه فروست و یا رخ و اخت یک فوق ز یک و ورنه از کل ثلث خری بیشک و بدانکه
 مادر سه حال است یک آنکه اگر واد است یا اولاد الابن یا فوق او احد از پدر و خواهر یعنی باشد یا علایق یا ایما
 یافته شود سیدس مادر باید و او و علمای انامیه برادران فوق او احد و خواهران فوق او ثلث و یک برادر
 و دو خواهر را اعیالی باشد یا علایق نه اخوانی در صورت اجماع پدر با مادر حاجب نقصان مادر یعنی مانع از زیاد
 سهم او بر سیدس میدانند لکن با مادر خود آنها را محبوب الارث می شمارند و هم آنکه اگر از آنها کسی نباشد ثلث کل
 ترکوبی بدینند و نزد انامیه حاجب نقصان مختص بر اولاد الابن نیست بلکه اولاد و ختری و پسر و دین را هم مختص
 الا اقام اند و هم سه مان پدر یا یکی از سه برادران اگر با و نیست پس ثلث سوز من و او بعد سهم زن نصیب باشد
 از ثلث و در اینجا بعضی حالتی است که اگر با او پدر و جد از و حاکم باشد پس بعد از او زن و حاکم
 احد از و حاکم چون از ترکوبانی باشد ثلث کل باقی با او زانکه او از ثلث نصیب و بر حصه پدر لازم نیاید
 نزد انامیه ثلث کل ترکوبان مادر است و همچنین از ابن عباس رحمه الله نیز روایت است که جای سب و جلد و اگر ایما
 حکم حاجب نیست چون پدر ایما پس اگر با او سب جای پدر حصه من مع احد از و حاکم باشد حکم جد مثل پدر نیست بلکه
 او که خنثی باشد از کل ترکوبان بود و هر چه از حصه احد از و حاکم باقی خواهد ماند و در صورت استحقاق بیچوب
 خواهد رسید لکن نزد امام ابی یوسف رحمه الله پدر و جد و یک سهم است پس مادر در حصه و هم ثلث است
 ابی بعد نصیب احد از و حاکم خواهد یافت و بعد نصیب اشخاصی که مادر حاجب جد است و بعد از و حاکم
 زحلی مادر پس ابی بر مادر و باید که و آید و نیست که نزد شیعه ابو بن نیست و اولادش ثلث اولی از و حاکم
 با و چو و اینها احد از و حاکم کسی و ارث را ترک نمیدانند و سهام هم جد سه ده و جد جد سه ده و جد جد سه ده
 ابی جد است و خواه لام که کن بعد از این سیدس تقسیم و یک سهم هر کس است ام شود و هم و نیست جد و جد را و
 ان سه حال آنکه سهم جد و جد نخواهد بود باشد یا مادری سیدس است اگر چه از فوق و ام باشد یعنی سیدس
 بیان آنرا علی السویه نیست پدر و و حال دوم آنست که گفته لکن هر یک از جد است یا ایما باشد یا اولاد

سهام مادر

سهام جد

یا البویه با وجود ام محب می شود یعنی مادر حاجب جدات هر دم است و در نزد مذهب امامیه اثنا عشریه جد و اهل فرض
 نیست و از نقش بقرب است و اولین و اولاد حاجب است و ستم جد و مادری بصورت اجتماع او با جد یا جد
 پدیری یک ثلث است تنها باشد یا با جد مادری و واحد باشد یا متعدد و اولاد ام درین ثلث با وی شرکت است
 و تقسیم شدن السویه یعنی مذکور و الا نداشت است و جد پدیری با جد یا جد و مادری سخت و ثلث است تنها باشد
 یا با جد پدیری و واحد بود یا متعدد و اخوة و اخوات درین ثلثین با وی شرکت دارند و این ثلثین بصورت
 اختلاف مذکور و انشای لفظی است و تقسیم خواهد شد که گفت یوسف این ستم کیان به ستم تقسیم
 بر برادران کرد و قسمت محمد ایحانان بر برادران ستمی نه برادران به یکدیگر نزد خفیه بصورت تعدد و جدات
 و تقسیم ستم میان آنها اختلاف است قول امام ابی یوسف رحمه الله است که این ستم با السویه برادران
 جدات تقسیم نمایند یعنی اگر دو باشد با المناصفه و اگر سه باشد ثلثا و اگر چهار باشد ارباعا قسمت کنند و همین
 قول ارجح است و امام محمد بن ستم بر جدات قرابت جدات تقسیم می نماید برادران قسمت میکنند پس اگر یک
 بر و وجود قرابت دارد و جد و دیگر یک جدت قریب باشد ذات القرابتین و ثلث از ان ستم خواهد شد
 و ذات قرابت واحد یک ثلث از ان ستم و همین است مذکور شیعه و تقی حش چنانست که شلثه تقسیم
 می نمایند خود و فرزند خود و از وی پسرسه بود و اند پس مادر جد پدیری این بود و جد و ذات القرابتین است که
 مادر جد و مادری او هم همان است و مادر جد پدیری و ستم ذات قرابت واحد است بدین صورت

ام

ام

ام

اب

ام

الاب

سبب جد است اگر پدیری است حاجب او چه پدیر میگوید که سبب جد هر که دیدن اگر جد واقع شده
 یعنی در انشای کسومی است جد و اسلمه باشد مثل مادر جد پس چنین جد پدیری را جد حاجب است چنانکه
 پدر حاجب هیچ جدات پدیری است و ازینجا است که ام الاب و ام ام الاب را جد حاجب نیست ستم باز قرنی
 هر قرنی که هست که از هر محب بعدی است به سبب بعد ازین باید دانست که جد قریب به سبب است از هر
 طرفی که باشد مادری یا پدیری برای محب کردن جد که بعد تر باشد که سبب است ای جد قرنی حاجب
 جد و پدیری است جد قریب هم حاجب جد است با تقارن و تقیین ستم جد قریب است اهل فکر اند و ان
 ستمی عاقل ستم ناست فاسده میوست و باز ان اب که بیان این است این تعریف جد و ستم فاسده است

اما جده صحیح نیست که در نسبت اولی میست جده فاسد داخل نشود و جده فاسده آنکه پسر بی میست نسبت کنند
یک باب یا از آن یک میان دوام واقع شود و هر جده که در نسبت نبوی میست اب در میان دوام واقع نشود
صحیح باشد پس بطن و ام ام اب و ام ام لام هر دو جده صحیح اند و در بطن سوم از چهار جده است ام اب اب ام اب
هر دو صحیح پدری و ام ام ام لام صحیح مادر و ام اب اب لام فاسده مادر و اب میان دوام واقع است
و در بطن چهارم از شش جده است ام اب اب اب و ام ام اب اب و ام ام ام اب هر سه جده صحیح پدر
انده ام اب ام اب بطن بطن میان دوام فاسده پدری است و ام اب اب ام اب و ام ام اب ام اب و ام
اب ام لام هر سه جده فاسده مادر و ام ام ام ام لام صحیح مادر و بطن پنجم از هفت جده است اب اب اب
میرسد پنج از آن صحیح و یازده فاسده و دریافت تعداد جده در بطن دهم محتاج وقت نظر نیست لکن در
مراتب فوقانی این قاعده دریافت تعداد جده است احتیاجات از فاسد است که از شمار مراتب بطن دو بگیرند
و هر چه باقی ماند این دو را بره شمار باقی تضعیف نمایند حاصل تضعیف تعداد جده در بطن خواهد بود
و آن شماره مراتب بطن عدد جده است صحیح است و باقی لامی فاسده باشند مثلاً از بطن ششم دو گرفته شد
چهار باقی ماند تضعیف نمودیم سی و دو باشد شش از آن بشمار مراتب بطن صحیح اند و بست و کشت فاسد
و عملی اما میرا احتیاج احتیاجات از فاسد نیست که نزد آنها فساد و صحت جده مانع از این نمیشود
سه ماه بنات به هر یک نصف و هر کثیره و ثلث میدهند بلی تا خیره عصبیات اند با پسر و ثلث
نصف خط پسر و هر یک نصف بنات صلبیه را سه حال است اول در صورتیکه میت پسر میست اگر
یک دختر باشد سهم نصف معین شده دوم بهمان صورت اگر دختران فوق الواحد باشند حصه نهادند
ست سوم عصبیت که با پسر میست عصبه شود و بقدر نصف سهم پسر نصیب می شود و بالاتفاق بین افریقین سه ماه
بنات الابن سه همچنین است فرض بنت پسر نیست بنت صلب میت اگر یعنی دختر پسرش
حال است پس اگر دختر صلبیه میت با او باشد مثل دختر صلبیه فرض دو حال است که نصف واحد را دو
ثلث فوق الواحد را و از بنت پسر دختر صلبیه مخصوصه نیست بلکه عام از یک دختر پسر صلبی باشد با فرقه
از آن چون بنت ابن الابن و بنت ابن الابن و ابان مثل بعد ازین حالت سوم و چهارم و بیان میکنند
نه و بود یک ز سایه پسر اما علی است ای شود و پسر خرد سن نیست فرض نیست پسر و در باشند ما نقلش شد
یعنی حالت سوم نیست که ابان بنت ابان یک دختر صلبیه نیست باشد ابان یک باشد لکن آنکه در جده ازین بنت
الابن علی است مثلاً ابان بنت ابان سه و ابان ابان ابان است درین صورت سهم دختر و بنت ابان
نموده زائد بر سهم بن خود بود زیرا که بنت صلبیه جده خواه بنت ابان واحد علیا هرگاه نصف سهم دختر

سه ماه بنات
شمار بنات الابن

فرقی از این

پنج خطی غیر سدر ندارد یعنی ازین نه دختران سه گانه از فریق اول علیا که بنت لابن است و دو دختری دیگر از فریق اول با و می محاذی و مساوی البتة نیست نصیبی که تر که خواهد گرفت و وسطی از این بین فریق اول با و دختری که محاذی و محاذی است یعنی علیا از فریق ثانی یکت سدرس بدیند باقی ماندن بقیه اش که سفلی از فریق اول و در سفلی و سفلی از فریق ثانی و در سه از فریق ثالث باشند حصه باینها از تر که نیست نخواهد رسید بلکه باقی بتر که با بجا است انحصار حقین بر ذوات الفروض مذکور و در خواهند گرفت و در غلامیت نیز با اینها عصبه باین همه کنند از این که در خدای ولیست یا بالابد صاحب سهم نیست و اصل او نصف سهم غلام را بگیرد و باقیست ساقه سوازی او بقیه که در یعنی اگر باین بنات لابن پسری از اولاد لابن نیز در یک ازین سه فریق باشد ازین همه بنات لابن بنت رخصه میکنند که پسند که در درجه با و می محاذی باشد و نیز آن بنت رخصه میکنند که در درجه ازین پس علیا و بالابد بشرطیکه علیا از ذوات الفروض نباشد پس علیای ذوات الفروض را عصبه نخواهد کرد بلکه آنها بر فرضیت خود خواهند ماند و دختر که که بود در این پس عصبه شده است بقدر نصف حصه پسند که در میگرد و بنایست که سوا عصبه اند یعنی آنها که در درجه سفلی از پسند که در باشند ساقه میشوند و صورت مسئله اینست

الفرق الاول	الفرق الثاني	الفرق الثالث
علیا	الابن	الابن
بنت الابن	علیا	ابن
بنت ابن	بنت ابن	بنت ابن
سفلی	وسطی	وسطی
بنت ابن	بنت ابن	بنت ابن
	سفلی	بنت ابن
	بنت ابن	

بر تقدیر غلام در صورت این مسئله بر پنج نوع متغیر میشود اول اینکه محاذی علیا از فریق اول پسری باشد پس این هر دو تر که را بصورت ثلثا تا با هم خواهند گرفت و ثانیة باقیه محروم خواهند ماند و سوم اینکه سوازی وسطی از فریق اول باشد پس نصف بعلیای اول و باقی بوسطی اول و علیای فریق ثانی و این پس را با عا خواهد رسید و سمة باقیه محجوب خواهند ماند و سوم اینکه سوازی از درجه سفلی فریق اول باشد پس نصف بعلیا اول و سدرس بوسطی اول و علیای ثانی و اصل خواهد شد و باقی میان سفلی اول و وسطی ثانی و علیا ثالث و این غلام اخاسا انقسام خواهد یافت و ثلثه باقیه ساقه خواهند شد چهارم اینکه سجای سفلی فریق ثانی باشد پس بعلیای اول و سدرس بوسطی و علیای ثانی پس سدرس باقی با این به عصبه سفلی اول و وسطی و سفلی ثانی و علیا و و ثلث سباعا قسمت پذیر و وسطی ثالث بی بهره ماند و پنجم اینکه غلام در درجه سفلی ثالث باشد پس نصف سدرس

بندگوارت رسد و بقیه میا غلام و بنات ستمه اثباتا تقسیم گردد و دو و تقسیم جمع صورت مذکور و لکن ضعف لاثنی ملحوظ باید و
و نیز دامیه درین ستمه در صورت اول همان حکم است که نزد این ستمه است و در صورت باقیه و دو عدم غلام
ساوی است همه ترک عیالیا ی فرقی اول بدنیاست پدرش خواهر است و دیگر از نصیبی از ترک خود بود و سه
افخوات عیالیه سه بهر یک کن خواهر عیان و نصف بخش کثیر ایشان بدنیست افخوات عیالیه را پنج حال است
اول اگر تنها یک است نصف باو باید داد و دوم اگر فوق او واحد باشد و ثلث باشد بالاتفاق بین افریقین
نقطه شخص درین شعر تواند که امر از بخشیدن باشد و ستمی که معنی سهم حصه باشد حالت سوم سه عصبه بالغ
چون خود گردد و دو و دو بهر اخت نصف از سهم بدنیست خواهر عیالیه با برادر یک مثل خودش یعنی عیالی باشد عصبه
خواهر گردد پس ترک عیالیا رخ و اخت لکن حفظ الانشین خواهد بود بالاتفاق حاکم چهارم سه بنات بنات
این رسان بدنیست باقی ستمه ایشان بدنیست دختران صلبی و دختران پسری خواهران عیالیه را عصبه میکنند
پس اول حصص بنات صلبیه بنات لابن از ترک رسانیده باقی را در حصه خواهران بدینند و بعد عصبه دامیه
با دختران صلبیه دختران پسری بلکه اولاد اولاد افخوات عیالیه را نصیب در ترک نیست حالت پنجم سه مانع
ارث شان چهار ششم اب و جد نیز این ابن پسریست بدنیست پدر و جد و پسر و ابن لابن خواهران عیالیه را از
ارث مانع میشوند لکن در مانعیت جدا اختلاف است امام ابو حنیفه او را مانع میداند و همین قول مختار حنفیه است
و نیز در حداجین علامی امامیه مانع نیست بلکه در مذنب امامیه جویده گویند عصبه خواهران عیالیه اند
و نیز نزد این فرقه در مانعیت عصبه با ابن لابن نیست بلکه اولاد اولاد مانع و حاجب افخوات است سه
افخوات عیالیه سه نیست از خواهری از عیالی بدنیست پدری اخت مثل او دانی بدنیست یک کثیر ایشان
ای برادر زاده فرض رسان بدنیست هر گاه که خواهری عیالیه نباشد اخت لاب را که خواهر عیالیه باشد
شغل قائم مقام آن دانند و این خواهران عیالیه را بیعت حال است اول اگر واحد باشد نصف
اگر زائد از یک باشد و ثلث بفرصیت رسانند بالاتفاق بین افریقین سه اخت یعنی اگر یک است و بی
پدری رسان پس این است بی و وزیر یک ندان پس پدری بدین شود از نصیب ارث بر سه و دو حالت
سوم نیست که اگر افخوات عیالیه یک اخت عیالیه باشد عیالیه را سه رس خواهرند و او بر سه تکمیل
نشین حالت چهارم اینکه اگر با و افخوات عیالیه زائد بر یک باشند افخوات پدری از ارث محروم و سه مانع
و نیز دامیه خواهر عیالیه واحد باشد یا زاده سقط عیالیه است سه اگر اخ او عصبه باشد بدنیست سه
خود سه که حالت پنجم اگر برادر عیالیا هم با خواهران عیالیه با و بود خواهران عیالیه یافته شود خواهران عیالیه عصبه
میگرداند و باقی ترک عیالیا برادر خواهری لکن ضعف لاثنی تقسیم پذیرد و نیز دامیه در صورت هم بدنیست عیالیه

سامع افخوات عیالیه
سامع افخوات عیالیه

میرسد و حالت ششم آنکه به اینات و بنات این سال به از غصوبت تمامه ایشان به اگر بجای مصرع ثانیه
 چنین میگفت بهتر بود معنی آنست که اگر بنات صلبیه یا دختران پیری با خوا
 علامتیه یافته شوند خواهران عاقله را عصبه میگردد و اندر هر چه از حصص بنات مذکوره باقی ماند نوچه عصبوبت بخوابد
 رسانند و عندالامامیه و لادیه نیز ذکر و اناش هر که بود و کوفتر باشد حاجب آنهاست و حالت پنجم حالت
 حرمان آنهاست باین طریق سه نوع عملاتی و بنو الاعیان به از آب جد و این بخش دان به ساقط از
 ارث و هم بنو العلات به از آن عینی اسی گری می داشت به یعنی جمله برادران و خواهران علامتیه و اعیانیه را بوج
 چهار شخص از درجارت سابق باید دانست یکی بجدیت نزد امام چنانچه جمله کند و بوالختار خلافاً لافیه
 و الامامیه و دوم بمرتبت سوم پسرش چهارم این لابن و نز و امامیه سبحای بن و ابن لابن و اولاد و اولاد
 اولاد است که اگر از غیر بنای بنو العلات مستحق سهم نیست که آن برادر اعیانی باشد و بنده سبب امامیه
 در استناد بنو العلات تخصیص از عینی نیست بلکه بنو الاعیان عموماً مستحق بنو العلات اند و بر بنو العلات
 مستحق ششم است که بیانش میکند به اخت عینی به بنت و بنت پسر به عصبه گشتای برادر اگر به برادران
 بود و در آن به انجا سبب است به بنشان به یعنی هرگاه خواهر اعیانی با دختر صلبیه یا دختر پیری عصبه شود و بنو
 را محروم خواهد گشت و برای شان حاجب سادس خواهد گردید و باقی مال را با الاستیجاب بعصبوبت خواهد
 گرفت و نز و امامیه چون با وجود بنت یا بنت لابن اخت عینی خودش محرومیت بگیرد به چهره بنیان
 اخت لامه به مادی اخت را گذشت بنیان به در میان سهام مادران به یعنی احوال اخت خانی
 سابق در بین میان سهام اولاد الام بشرح و بسطیکه تعلق سجال او دارد میان که دم انجاماید و بر و میان
 عصبوبات به عصبه را اگر شرح اللمی به نسبی است یا به هم نبی به همچنین است و نسخ بوجود این منطومه
 لیکن آوردن لفظ شرح به التحریک مستغرب است پس سبب آنست که باندک تغییر چنین خوانند عصبه را
 چو شرح میطلبی به یعنی اگر شرح و بیان عصبه میخواهی بدانکه عصبه دو قسم است یکی عصبه نسبی و دیگری عصبه
 سببی تعریف عصبه قبل بیان اصحاب فرائض گذشت به نسبی و آن بنفسه بالغیر به هم مع الیغیر است و غیر
 ضمیمه فتنه ضد مجرمه و سکون تحتانیه یعنی ضرر و گزند و اینجا از قبیل حیثیت معنی شجر نیست که عصبه نسبی است
 قسم است اول عصبه بنفسه آن مرد است که در انتساب او بسوی میت دخل انتحی نباشد دوم عصبه بالغیر
 و آن زمیت که با عصبه بنفسه عصبه شود و سوم عصبه مع الیغیر آن زمیت که با زنی دیگر عصبه شود و هر چه از
 زن دیگر ماند از دیگر میان عصبه بنفسه و عصبه مع الیغیر و آن بنفسه شماره یار و چار قسم است یکی از هر زمیت پس
 اصل و میان به جزو اب جزو جد بود پس از آن به یعنی قسم اول که عصبه بنفسه است و چهار قسم مختص است

در بیان عصبوبات بنان اخت

در بیان عصبوبات

قسم اول جزویت قسم ثانی اصولیت قسم ثالث جزو ابیت قسم رابع جزو جدیت الحال تفصیل این اقسام را به
 سه کذب یعنی انش اگر چه باشد است. اب وجود هم اگر چه برتر است. اخ لا یورخ لا یس و این
 وان اگر چه هست فرو و همچنین هم و این هم میدان است که غیر باوری ایجاب می کند بر شمر علی الترتیب و اگر
 تو زاری ز عقل و فهم نم یسید و سید باید که قسم اول که جزویت باشد بریت است اگر چه فرو تر باشد یعنی این اب
 و این اب این اب این عقل و قسم دوم که اصل است اب وجود باشد هر چند که بالاتر رود مثل اب وجود
 و این علی قسم سوم که جزو ابیت بود برادران عینی و بعد از برادران علانی اند اگر چه فرو تر باشد یعنی بنا بر اینها
 چنانچه این لاخ و این این لاخ و این عقل قسم چهارم که جزو جدیت شده و ابیای اعمام همچنین اند یعنی اول
 اعمام است و بنا بر آنها گو فرو تر باشد و بعد از آنها اعمام ابیت و ابیای ایشان و پس از ان اعمام جدیت
 و ابیای آنها و در هر یک از این انواع اعمام اعیانی را تقدم است بر علانی و قوله هست که غیر باوری ایجاب می کند
 که شرط عم آنکه غیر باوری باشد یعنی برادر اخیانی پدر وجود نبود و تقدیر هم باین شرح هر چند ضرورت نیست که
 بنوا الاخیان از تفریق عصبه بنفسه خارج اند لکن بر آن تصریح و توضیح واقع شده و این تقدم و تاخیر به تئوی که موقوف
 در توریست عصبات ملحوظ باید داشت که قول امام ابوحنیفه رحمه الله همین است و علیه الفتوی صاحبین امام شافعی
 رحمه الله بنوا الاخیان و العلات را با جدیج و ارث می شمارند و یکی را حاجب می گوی و یکی انکارند و مذنب امامین
 همین است و اختلاف دیگر در عقاقل است که نزد اهل سنت در پذیرش جاهلین تساوی دارند و کبر و صغر آنها را در
 از دیاد و انتقاص میراث و خلعت و احدی از ابیاست و اختلاف این بخیر می از ترک را اند بر حصه
 خود اند و و طلمای ششیمه بجهه قائل شده اند و آن فتح حامی منله و سکون بای موحده و لغت ثبت علم است
 و بی جز است و در اصطلاح ایشان تخصیص این اگر است لباس بدن میثا گشته و شمشیر و صحنه خاصه و اگر است
 ترک است و این شیا که هست باشد و پسر بزرگ فاسد الرای و سفید نباشد پس این اشیا را اند بر شمشیر بومی خود
 و باید داشت که از این اقسام را به عصبات اب وجود از جمله اهل فرائض اند که گاهی فریضت خالصه دارند
 و زبانه عصبوت خالصه و وقتی عصبوت و فرض مجتمعه چنانکه گذشت سه است اقرب پس اقرب و ترجیح
 بهجات قرابت است صریح و اقرب و قرابت را باشد و میکند و قرابتش و اینی درین انواع اربعه
 هر که قریب تر است بهت پس همان قریب تر باخذ میراث است پس علم است مقدم است بر علم پدرش و بی
 بر علم جدش و همچنین بصورت اجتماع اخ علانی و این لاخ اعیانی اخ علانی بوجه قرابت و ارث و حاجب
 این لاخ اعیانی می شود و ترجیح درین انواع بهجات قرابت است هر که اقرب و قرابت واحد باشد اقرب
 و قرابتین و اراد و مجتوب میکند مثلاً بر تقدیر اجتماع علم اعیانی و علم علانی اول ثانی را مانع و حاجب باشد

و همچنین جمیع این الایحیانی و ابن الایحیانی مقدم است بر علای الحال تا طهر حله است براسه توضیح قوت
 جاسته قریب است بیان میکنم سه چیز که توضیح چیز ده است یعنی اگر نیست بزرگ اگر نیست بیرون بجای این شعر
 چنین میگفتیم سه پدری را شمار کن لاشه است یعنی اگر محاذی وی که توضیح اقربیت و قوت قریب
 از آن تنها در فهم میباشد بالجمله حاصل مضمون شعر است که با وجود ایحیانی بر او برانداخته و بر او را هم پدری
 علای را که تساوی را تسبیح باشد هیچ چیز نباید داد که همین ندان یا همین ایحیانی برای تو بهتر است زیرا که علای
 قریب است و ایحیه دارد و ایحیانی ذوالقرابین است و نزد سبب مایه هم همین است که تزیین بجای قریب است
 که در یک مسئله خاص که جمیع این علم ایحیانی با علم علای است پس این العلم ایحیانی حاجب علم علای است نزد شما
 بسیار عصبیه بالغیر سه دان تو بغیر چار زن کاشان به فرض در هر نصف لاشه است به نسبت این
 بر شری به اخت یعنی و بعد پدری به عصبیه دان بغیر هر یک به باخ و نصف از بده بیشک به عصبیه
 بالغیری زنیکه با عصبیه غصبه شود چهار زن اند ذوات الفروض که فرضیه اینان نصف و دو ثلث است و
 آن خور و دختر پسر و خواهر ایحیه و خواهر علایه است که هر یکی او اینها برادر خود را که ابن الابن و برادر ایحیانی
 و برادر علای باشند عصبیه بالغیر میشوند و نصف نصیب از در حصه خود می برند با اتفاق فرق همین قدر است
 که اما سه چنین است را با ثبات بالقرابة تعبیر میکنند و اهل سنت را ثبات بالعصوه گویند و دیگر فرق آنست که دختران
 پسر را ابن الابن که افضل از آنها باشد نیز عصبیه میشوند و در سبب اهل سنت چنانچه در مسئله تشبیه گذشت نزد
 اما سبب قریب سقط بعد خواهد بود سه زن که او را نشد فرض نصیب به باخ خود و کثرت و تعصیب به عم و بنت
 عم چنین میدانند به سنت از تیره پسرین خوانند و دو تعصیب محضی ذات العصوه به هر چند حکم است شاید پدر و شری
 و شریکه تا ظم عمدت طریقی از اجازت است اگر چنین میگفت بهتر بود و مرد و برادرش تعصیب به نسبت برادرش را
 عصبیه کردن او نمیرسد خلاصه اشعار است زنیکه او را نصیبی از فرض نیست و از ذوات الفروض نباشد برادر خود
 عصبیه نیامد و برادرش بر چند عصبیه باشد لیکن چنین خواهر را عصبیه نتواند کرد و آن زن را عم و بنت عم و بنت
 از اند که در زمره ذوی الارحام نسلاک دارند و با وجود برادران خود که علم و ابن الهم و ابن الایحیانی باشند
 خطی از میراث ندارند و نزد علمای اما میانه اینها نیز از اباب قرابت یعنی از قبیل عصبیه است مطلقه اهل سنت اند
 که با برادران خود و نصف حصه برادران میگردد بقاعده لاند که خط لاشین بیان عصبیه مع الغیر
 دان مع الغیر زنی که باشد عصبیه باز نمیگردد به غیر مادری را که به یار بابت و بنت ابن نظیر یعنی
 عصبیه مع الغیر نیست که با زن دیگر عصبیه شود و هر چند فرض آن زن باقی ماند بکیر و نظیر آن خواهر غیر مادریست
 یعنی اخت ایحیه یا علایه که بابت صلبی است یا بنت الابن عصبیه میشود و باقی تر که فراموش میگرد

بنا عصبیه

بنا عصبیه

و در اما سبب اختلاط عصاره غلات و لبن و اولاد این حاجب است که اما الحال فرق در عصبیه مع الغیر و عصبیه بالغیر بیان
 میکند تا آنکه بالغیر گشت غیر در آن به عصبیه هست منفرد ایجان به در مع الغیر غیر را می یابد به عصبیه منفرد و اما اینها
 یعنی تفرقه درین برد و عصبیات است که اگر عصبیه بالغیر است غیر که او را عصبیه ساخته خودش سبب است تنهایی
 به عصبیه است و آنکه عصاره مع الغیر است غیر که او را عصبیه ساخته خودش سبب است تنهایی به عصبیه است بلکه این مع الغیر
 بعیت کن غیر عصبیت حاصل شده به بیان عصبیه سببی به یافتن چون فراغ از نسبی به تا تو اکنون بیان
 کنم سببی به بنده اگر کسی کند از او به دوست مولایش ای حجت نهاده نیست از اهل فرض خود و تعصیب به از
 نسب و ارثش بعید قریب به دوست مولی العتاقه و اثبات به شد بهین که است آخر عصبیات به یقین باید که چون
 بیان عصبیات نسبیه فراغت یافتن اکنون بیان عصبیات سببیه میکنیم تا آنکه اگر کسی غلامی را آزاد کند آنکس
 مولی العتاقه آن عتیق خواهد بود دلیل اگر از اهل فرض عصبیات نسبیه عتیق مذکور قریب باشند یا بعید کسی موجود
 نیست بشریت ثابت شده که بهین مولی العتاقه آخر عصبیات محقق شد و وارث ترک محقق خواهد شد و تعصیب
 و ریجای معنی و العصبیه است و شعر آخر خالی از حد ثابت نیست اگر چنین گویند به وارث و بود همان مولی باشد و
 عصبیت است و از ظاهر دلالت برید عا و از حد شات پاک و صاف باشد لکن این جمیع بود تقدیم به یا بر روی
 بنزد و به بعد ازین انداز هر مولی به عصبیات ذکور این مولی به یعنی این مولی العتاقه را بر ذوی الارحام تقدیم کنند که
 با وجود او ذوی الارحام چیزی نمیرسد و بعد ازین یعنی در صورت فقدان مولی العتاقه عصبیات ذکور در میراث
 اولی از میراث ذوی الارحام هستند و عصبیات اناث چیزی نمیرسد باید دانست که اختیار اهل سنت تقدیم مولی العتاقه
 بر ذوی الارحام است و این مسعود درص مؤخر از ذوی الارحام دانسته و در عتیق هم شرط کرده اند
 که بوجه این باشد یا الشیطان و بشرط و لا آزاد کرده باشند یا عتیق آن و جمال یا مال و بطریق کتابت باشد
 یا بدون آن و غیر ذلک و امام مالک عتاق شیطانی و عتاق مشروط بنفی و لا انا فی ولا شمرده و در میراث
 مولی العتاقه از ذوی الارحام مؤخر است که اگر انا داخل و رتبه نسبی اند و در عتیق شرط است که به تبرع باشد عتیق
 واجب بوجه ذریه و عیان کفار و غیر آن و عتیق قهری هم نباشد مثل عتاق بوجه زمین گیری و کوری شرعی و
 غیره و اینها را سببه گویند یعنی غلامی که با عتاقش و لا نرسد و نیز عتیق مشروط بعدم الولا نباشد و مولی از ضمان
 جریره عتیق یعنی ضمان غرامت جنایات و بر آنست کرده باشد پس بدین شرط مذکور مولی العتاقه و ارث عتیق
 خود میشود اگر عتیق و ارث نسبی از ارث است باشد و در صورت انا عدم عتیق و لا با و لا ذکور او منتقل میشود و لیکن
 نقد آن اینها عصبیات نسبیه منقسم میرسد و در زمان نهادن عصبیات ذکور آن خود رسید به الا عتاق
 به این فرقین به محرم ذور هم شود از او خود بخود اگر ملک پس فدا به عصبیت مذکور ای و به آنکس رسد بوجه مذکور

ملاحظه فرمایید از این کتاب که در بیان تفاوت الارث و عصبیات مذکور است و این کتاب از کتب معتبره است و در بیان تفاوت الارث و عصبیات مذکور است و این کتاب از کتب معتبره است

بسم الله الرحمن الرحیم و این کتاب در بیان تفاوت الارث و عصبیات مذکور است و این کتاب از کتب معتبره است و در بیان تفاوت الارث و عصبیات مذکور است و این کتاب از کتب معتبره است

الحال ناظم حال تدبیر بیان میکنند که عتیق اضطراری هم موجب ولاست پس بگوید اگر ذی رحم محرم کسی در ملک وی
در آید و خود بخود باه اعتناش آزاد میشود و تا بکس عصمت ولای او میرسد و بولی العتاق او دیگر دود و درم عبارت از
صاحب قریبی که سبب هم دولا متحقق شده باشد و ذی رحم محرم آن ذی القربی است که بصورت ذکورت احدی
ذات و شت اخیری شرعاً کالج بینا جائز نباشد و بقید ذی رحم محرم رضاعی خارج شده اند اگر مالک آنها شود
منعوق نخواهند شد و تحتارامیه اعتناق محرم رضاعیه است باید دانست که اقربانیه هم اندکی قریب
و آن اصولی اند هر چند بالا روند و فروغ هر چند فروتر باشند هر کس که مالک نیکی ازین اقسام شود
خواه اراده آزادی کند یا نکند آزاد خواهد شد بالاتفاق بین الفریقین دوم متوسطه که ائمه و اخوات و اولاد
اتما و اعمام و عمات و خوات و خالات اند هر کس که مالک اینها شود اینها نیز بلا قصد آزاد شوند خلافاً
لشافعی رحمه الله و نزد امامیه در شرع رجالی قریب متوسطه را همین حکم است و در شرع
نسوان این حکم نیست که بشرع آنها سوا سی و همدین و دیگر بلا قصد آزاد نمی شود و عمو دین و مادران و اولاد
و فروغ است موم بعیده که اولاد اعمام و عمات و اولاد اخوات و خالات باشد اینها بجز مالک بلا قصد
آزاد نخواهند شد بلا خلاف میان فریقین باید دانست که لفظ کس در مصدقه ثانیه بیت اول
ازین ابیات دلالت بر عموم مالک دارد و اگر از آنجا که مالک باشد یا از غیر اقربای او
و در مصدقه دلت که محرم ذی رحم اگر ملک کسی که محرم است افتد خود بخود بلا قصد عتیق آزادی می شود
پس بجا می رسد معنی ثانی چنین بایستی گفت مصدقه که بجا می آید در بیت خود دلت و بد
و لفظ شود آزاد ضمناً مفید معنی خود بخود دست تصریح بدان فروز نیست که آزاد و عهده نمی داند
متولد سه بنت حره شدند پس پناه زن سه ساله و بجز بخود دند و در شرع پدر زن اتفاق
انجمنین اگر افتاد که یک بیت دو دیگر سی داد پس مال پدر سه و دختر سه و و ثلث
فرض شان ده ساله و بجز آن دو دختر که لو دای و انا پدر شان خریدار آنها ثلث باقیش سه و اولاد
موم بجز آنرا بدهی سه نفر لیا حب سی صاحب بخت را که دو و سی و صحت مسئله شود و ظاهر از چهل
بیج که تولی باهر آیین مثالی است از مثالی العتاق تفصیلاًش نیست که اگر کسی حره را عهده در ملک خود
آورد سه دختر از آن متولد شدند و این هر سه دختران حره خواهند بود که اولاد و در حریت و عهده نیست متبع
میباشند پس زین هر سه دختران دو دختر که بکری و صغری باشد و بعضی پناه دینار پدر خود را که عهده است
از مالکش خرید که زندگن هر دو قیمت مساوی ندانند بلکه صغری بخت دینار و کبری سی دینار در حریت
داد پس بعد وفات پدر از هر که اش ثلث از هر سه و بقیه بهر سه دختران باید داد و باقی ماند یک ثلث

ای دلبر ایرات مدلی است منعدم بشک که گوشت و جراثیم هر دو یک مدلی است مفعول است از اولای مجتمعه
 انتساب و توسل پس مدلی به شخصی است که بواسطه انتساب حاصل شود و مدلی کسی است که منتسب شود و بسبب
 کسی مثلا جدیست بیت مدلی است و اب که بواسطه این اولاست مدلی به باشد و همچنین این لابن مدلی و ابن
 که واسطه انتساب و کثرت شده مدلی به است ازین اشعار تحقیق اصل اول منظور است اندرین باب یعنی در باب اول
 و انتساب تا عدد است که بطریق فائده آنرا بیان میکنم که اگر مدلی مستحق جمیع ترک است تو بجهت واحد مثل
 خصیبت اثر مدلی معدوم خواهد شد و این علی به حاجب مدلی خواهد گردید اگر چه وجو جراثیم هر دو یکی نباشد مثل
 پدر که باخوة مدلی به است و بجهت واحد که خصیبت است تمام ترک را گرفته مدلی را باخوة اندازد از اثرش محروم کرده
 با آنکه جراثیم پدر دیگر است جراثیم باخوة دیگر و همچنین بصورت اتحاد و سبب چنانچه جراثیم این لابن مدلی به
 اخنی لابن حاجب مدلی ای جد و ابن لابن است سه ورنه شد مستحق کل پس اگر شد یک جراثیم جراثیم یکدیگر
 نیست علی زوارثان شماره ورنه او را از ازل اثر شماره آشی و اگر مدلی مستحق جمیع ترک نباشد پس اگر سبب باشد دیگر
 از مدلی به و مدلی متحد باشد از وراثت نخواهد بود مثلا ام با ام الام که در صورت مدلی به یعنی مادر مستحق جمیع ترک
 بجهت واحد که فرضیت باشد نیست لکن حاجب لی یعنی ام الام است که مدلی را مستحق همان سبب است بود
 که مدلی به را گرفته است ورنه ای اگر سبب باشد هر یک از مدلی و مدلی به متحد نباشد در صورت مدلی را از ازل اثرش با
 چنانکه مادر و اخ و اخت مادری که مدلی به یعنی مادر حاجب لی یعنی اخ و اخت نیست زیرا که سبب اثرش مادر است
 و سبب اثرش اخ و اخت است میان فرق و محروم و محجوب حرامان به آنکه از ازنفا
 شود محروم به نزد بابشک است کالعدم و نیست حاجب بهر دو محجوب صلا و دیگری را یکی به سبب محجوب
 رفیق و هم قائل و حاجب غیر نیست اخی عاقل و زبان مسعود میکنند اظهار که دوست حاجب محجوب نقصان
 ای سبب که بسبب از اسباب مثل کفر و غیره از اثرش خود محروم شود نزد ما حقیقه بے شک مثل معدوم است که گاهی
 هیچ یکی از محجوب نقصان و حرامان حاجب دیگری در ندسب باغیش و چنانچه کافر و رفیق قاتل مورث که در
 محروم از میراث است لکن حاجب کسی نیست بالاتفاق بین الفریقین اگر پدر قاتل پسر باشد و مقتول هم
 لاب گذشته است این پدر حاجب عم و اخ نخواهد شد و ترک هم و اخ خواهد رسید و از ابن مسعود چنین آورده اند
 که محروم حاجب دیگری بجهت نقصان است نه محجوب حرامان درین شمار سقاط الف اظهار که عمره خطمی است محل اهل است
 و ام کافر بیع و بدشور و نزد او یک نصف نزد ما چنین مثال محرومی است که کفرش باعث حرامان گردید
 میگوید که مادرش کافر باشد نزد ابن مسعود بیع شوهر را میدید بر حرامان هر چند بود که محروم از میراث است لکن حاجب و به است
 از نقصان بیع و نزد ما فرو خف و که اندر الا امید نصیب شوهر خواهد رسید و وجود ابن کافر نقصانی نفع نخواهد

میان فرق و محجوب محجوب حرامان

رسانید و این مثال با خود از اگر و ایست که زنی مسلم پسری کافر و زوج و اخوین مسلم گزیده شده در گذشت بقرین
 و زید بن ثابت رضی الله عنهما که نصف فرکه بر آن زوج کردند و همچنین و این مثالهای دیگر یک بر آن است
 پس هر شتر یعنی شالهای دیگر اگر تعلق و قاتل باشد بر همین قیاس کنند و یک مثال که ذکر کردیم بر آن است
 و توضیح اشکله باقیه چنانست که شخصی مرد و دختر یکی کافره و زوجه و اخوین گزیده شده و وجه بله جو و بنت برج است نزد
 خفیه امامیه و ثمن نزد این مسعود رضی الله عنه و همچنین اگر شخصی بنت کافره و بنت لابن مسلم گزیده شده کافره
 صاحب بعبده مسلم نخواهد بود بالاتفاق بین الفریقین و بنا بر مذمب این مسعود باید که نسبت لابن از نصف باشد
 محبوب شود و اما که محبوب بچهره فرام است و حاجتش غیر و نمایان است و حاجت او برود و موجب و نزاع و
 نیست در دو که هست بالاتفاق به هرگاه که حال خردم زمین نشین گردید پس مالی محبوب بشود تا امتیاز میان بزر
 حاصل شود و هر کس از ورثه که فیسکه صاحب نمایان گردیده آنرا محبوب بچهره فرام ساخته است این محبوب
 دیگر از اهر و موجب حرمان و نقصان صاحب است بالاتفاق و نزاعی و خلا فی این مسعود و درین خصوص مودی
 نشد و همین مختار امامیه است که آن دو مثال برای توضیح باید شنید اول آنکه محبوب بچهره فرام صاحب
 بچهره نقصان باشد و اختراع مطلقا با تقیید باید و زنی اگر هم گردیده و اب و ام پس زاب اگر چه شتر
 هر دو محبوب لکن ای دلند و بچهره نقصان بام رسد زنی و ده بجای تلفت سدس او را بچهره شتر
 براد میت مطلقا که در آن قید عینی و علاقائی و لخیانی و بیخوف نیست اگر دو نفر باشند از آن و با اینها اگر مادر و پدر
 تنهم گردیدند و اجتماع اینها با اخوین صورت است پس آن پدر بر چند آن اخوة و اخوات محبوب شده اند لکن مادر را
 از اینها محبوب نقصان عائد میشود که بجای تلفت او را سدس میرسد و نیز و کما میگوید و برادر با چهار نفر با یکدیگر
 و دو خواهر باشند و عیانیه یا علائیه و نه حاجیه در بچهره نقصان خواهند شد و زنی نقصانی با مادر نخواهد رسید
 دوم مثال آنکه محبوب بچهره فرام صاحب بچهره فرام باشد و مادر ام ام را او بهرستام است پدر و ده
 اگر چه محبوب ام ام ز پدر شد ولی گشت از و زارت برده مادر ام ام که شد و او را بچهره فرام او اب پیدای تثنی اگر
 با ام ام ام ام اب و پدر بر و با شتر هر چند درین صورت ام اب با وجود اب محبوبه ملاحت بچهره فرام شده
 لکن از آن ام اب محبوب ام ام ام از در شت خارج گردید زیرا که ام ام الام مذکور را از ام اب محبوب بر بان پیدا
 شده و لکن اینجا تعلق الشی بنفسه ملاز می آید الحال فرقی معنوی میان محروم و محبوب بیان میکند و میگوید یعنی
 اصطلاحی محروم به با تو گویم که تا کنی احلیم به نیست محبوب بچهره فرام او ده است فرقی میان آن بر و مادر را
 گفته ام موافق چاره شد از اینها یکی او را چاره نیست محبوب نیست و ممنوع است از عالمان و همچنین مسعود
 نیست دارش هیچ رخصه دوم بهرست در ذات خویشش کالمعروم به یعنی معنی اصطلاحی محروم با تو بیان

نعمت معلوم کنی که محروم عبارت از محب و محب حران نیست بل بیان برده فرقی است آن نیست که آنچه موافق چهارگان
 ارشاد بیان کرده ام که رقی و قتل اختلاف دین و اختلاف دین و یا باشد بر که او هم یکی از این موافق اراده متلبس باشد
 پس از محب نیست بلکه ممنوع و محروم است همچنین از علما صحیح شده و محروم هیچ راه و ارشاد نیست بلکه فی نفسش
 محروم است که وجه دشواری حکم عدم دارد معنی گشت اندر و پیدا به مطلقا شد ز اهل ارشاد جدا به گشت یک معنی در
 محروم پیدا شد که بعد از آن معنی ز اهل ارشاد مطلقا جدا گردید که به وجهی خودش وارث تواند شد و نه بنویسد
 از انواع حبس و حبس را می تواند گردید و آن معنی عبارت از مانع است اگر بجای معنی مانعی میفرمود و تصرف سافت بغیر
 متصور بود و به بخلان کسی که او محب و به بود و کسی شد ای محب و به مطلقا غیر اهل ارشاد بدان به بل به وجهی است و ارث
 او ایمان به و ارثش و آن بحق محبت که به غیر و ارث بحق خویش شمره یعنی محروم بخلان آنکس است او بود
 محب و به پس محب و به را مطلق غیر اهل ارث نباید دانست بل او به وجهی وارث است آن وجهی است که در حق محب
 دیگران او را وارث باید دانست که وارث دیگر از ارث محب و به دیگر و اندر نظر بذات خودش غیر وارث باید شمره
 بیان محاراج فروض و شش بیان گشت حصه در قرآن به نصف و آن هم ربع من به از آن به نوع اول
 همین است نوع دیگر به نشان و ثلث سدس شمره و آن همی مخرج احاد و اما مخرج نصف و و شش و اما مخرج چنان است که
 چندین است از علم حساب که در تقسیم تر که اقصیاج بدان بیشتر است پس یگوید که در قرآن شریف شش فرض بیان گردید
 سه از آن یک ربع که نصف و ربع و ثمن است و سه از آن نوع دیگر که نشان و ثلث و سدس است و درین فرض لفظی
 عجیب است که نوعی ازین هر دو به تصحیف از مرتبه اولی بر مرتبه اعلی تر می کند و به تصحیف از مرتبه اعلی با دنی از اول
 شمره چون مضاعف کنند ربع شود و ربع را چون تصحیف نمایند نصف شود و همچنین نصف به تصحیف شود
 آن ثمن بر همین قیاس مضاعف سدس ثلث است و مضاعف آن ثلث ربع و تصحیف ثلث و تصحیف ربع
 با آنکه هرگاه یک یک تصحیف آنها ازین فرض شده و مسائل یافته شود و می بینی همانا آنرا مخرج هر یک باید دانست
 مگر نصف که همانا می نذر و خویش و و هست به آنکه مخرج کس عبارت از اقل عددیست که این کس از آن عدد و
 صحیح می آید و تمامی آنجا عبارت از عددیست که همش از آن عدد گرفته اند مثل ربع و ربع و ثمن و ثمن و ثلث و ثلث
 و سدس و سدس و ربع و ربع و سدس و سدس و ربع و ربع و ثمن و ثمن و ثلث و ثلث و ثمن و ثمن و ثلث و ثلث
 بیان کردیم و اگر از یک نوع دی یا سه که جمع شوند مخرج کسری که آن کس خردی است از کس دیگر که بزرگی
 مخرج کل آن جزو را نباید گرفت این بصورت ترکیب ثنائی باشد یا ثلاثی یا کثرتی مخرج اقل الکسور باید
 کرد چنانچه بر تقدیر اجمال نصف و ثمن بر خمس و ثمن یا کثرتی ثنائی یا کثرتی ثلاثی یا کثرتی کثرتی
 مخرج سدس اختصار کنند به مخرج نصف شش غیر از آن به با کل و بعضی نوع ثنائی دان به شمره ربع و ثمن

بیان مخرج فرض

۵۴۵

۱۰۰ ویدیا معزز و ادیبان کے محل میں ابراہیم انصاری نے بڑا ہتھکنڈا
نصیحہ شکار خان سے لکھوایا اور دیکھ کر حضرت شکر علی
بابا نے سیر و سفر کیا۔ ان سے دیکھ کر حضرت الامام

۱۰) علی غلام داتا مہاجر دہلی : دو صورت اس کتاب پر
کہ ترقی شان از طبقہ دینی و احباب الہ خود دست
کہ داخل طبقہ ثنائی اند و منہ عنہ

U.S.

19

3

بنیان محول به یکند مخزن دارد قلب به سام به ساز از محول این حساب تمام به یعنی افزای مخزن به مفروض + عدد
مکافا کند مفروض به محولی و نسبت به معنی جوهر و میسان از حق نقصان زیادت و غلبه است در اصطلاح این علم زیادت
فردی از اجزا و مخرجی است که کافی مفروض محبوسه نباشد به مخزن مذکور یعنی چون مخرجی از دو فای مفروض محبوسه ممکن کند
بر مخرج مذکور عدد زیادت گفتند که مفروض مذکور و فای نماید و نقصان در حصه یک کس واقع نشود بلکه نقصان
رسدی در مفروض بیع و زشه بر نسبت واحد باشد و حکمای نامیه محول قائل نیستند و آنرا ناجائز شمارند و بعضی
از دیوادر مفروض محبوسه و استعاض محرج نقص بر او رای پدر و زوجهین عالمه می نمایند و نبات و اخوات

را مورد ضرر دیدار و این تا پیش از این عباس است و در پیش مسئله زوج و دو خواهر اعیانیه و دو سیمه البورج زوج و اخوات
 اعیانیه نقصان را به پنج خواهر این خواهد شد و در اول سنت در اول از شش هفت عول که گذرید که نصف شش شش است
 بشود و چهار که بقیه شش است با ختین و بنابر دو در تانیه از شش بنده عول واقع شود و دو که سیمه است با بوزین و سه که
 نصف است بزوج و چهار که نشان است با خوات رسد هر گاه این مطالب جاگزین قلب گردد بدین آنکه تاظم علیه
 میفرماید که اگر مخرج فرضی بسهم کفایت کند بلکه سهام فرضیه زائد و مخرج ناقص باشد از عول این حساب تمام
 باید ساخت و از عول آنست که بقدری بر مخرج مفروض که ناقص از فرض مجتمع است عددی را که ازین
 افزایش مخرج بقدر فرض مجتمع و فاکند به میشود و مخرجی که شد حاصل از اختلاف و نوع که عائل یعنی مخرجی که
 از اختلاف هر دو نوع فرض حاصل شد آن مخرج گاهی عائل میشود و آیین شعر ظاهر الدلالة بر آنست که عول در
 همان مخرج واقع میشود که از اختلاف هر دو نوع حاصل شده و در مخرج فرض فردی یا فردی یا مختلط از نوع
 عول واقع میشود لکن این مخرج درست نیست زیرا که در مختلط از یک نوع هم عول واقع میشود مثل سیمه و عول عینی
 و دو اختیافیه یک جده که مسئله از شش است با اختلاف نشان و شش و سیمه و عول بهفت پس تبدیل این
 یک شعر بدین و شعر فروریست و فضای مقدر قرآن به هفت عدد و آن مخرج آن چهار عائل میشود
 زنه را به سزاران گاه عائل است ای یار مخرج آنست که فرض مذکور کتاب است در حبله هفت مخرج است
 سزاران مخصوص نوع اول است که دو و چهار و هشت باشد و یکی خصوصیت نوع ثانی دارد که سه بود و یکی مشترک
 است در نوع ثانی و در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین است که دوازده و بیست و چهار بود
 چهار ازین مخرج بهنگامی که دو و سیمه چهار و هشت است اصلا محتاج عول نیست که بهر صورت کمتر از فرض است بلکه
 خود میتواند بود مابقی سه که شش و دوازده و بیست و چهار باشد گاهی محتاج بعول میشود این مخرج در بعضی اوقات
 بقدر فرض متعلقه خود را و فانیکنند چنانچه زاید ظاهر شود و تفصیل عول هر یک ازین مخرج نشانه باید شنید عول
 شش و در حبله اهل خود تا به هفت طاق هر دو بود یعنی شش عول میکنند تا به هم بطریق طاق هم بطریق هفت
 طاق در دو حالت یکی باز دیا و سیمه شش بر ذات خود شش است و این بصورتی که محتاج به عول نیست و
 همچنین زوج و هفت اعیانیه و اختیافیه هم باز دیا و شش بر ذاتش باز نشود چون زوج و دو خواهر عینی و دو خواهر
 اختیافیه مثل زوج و اخت عینی و اختین لام و ام و هفت هم بهر صورت یک زیادت یک شش تا بهشت برسد
 مثل زوج و دو خواهر عینی و دوازده و شش زوج و یک خواهر عینی و دو خواهر اختیافیه و دیگری زیادت و نشانه که در
 مثل زوج و دو خواهر اعیانیه و دو خواهر اختیافیه و این مسئله سیمی است بشرحی که قاضی شریح آنرا تفصیل کرده
 سه طاق با دوازده را عول تا به هفت بمقتضای این قول به چون بیان عول شش جاگزین خاطر گردید که در

در مختلط از نوعین که شش باشد و دو مختص بمختلط النوعین است که دوازده و بیست و چهار بود

بشرح عول دوازده باید نهاد که عول آن در دوطاق باشد و زائد بر هفده نبود گاهی بنیاد است نصف سبب حاصل
 بسزده میشود بصورت اقبال زوجه و دو خواهر خانیه و یک خواهر خانیه و زمانی باز دوازده زوجه یا زوجه عول کند
 بحالت اقبال زوجه و دو خواهر خانیه و دو خواهر خانیه یا بر تقدیر اقبال زوجه و دو خواهر خانیه یا بر تقدیر اقبال زوجه و دو خواهر خانیه
 یکسبع و یک سبب بر هفده حاصل شود و تکیه زوجه و دو خواهر خانیه و دو خواهر خانیه و دو خواهر خانیه و دو خواهر خانیه
 عول دوازده الحال آنکه کی سامعه را وقف سماع میان عول است چهار باید نمود و سه بیست و چهار عول دارد و یک
 بیست و هشت فی دیگر بیست و هشتی بیست و چهار یک عول دارد که آن بیست و هشت است نه عولی دیگر چنانچه
 مشکه مشرب که از حضرت علی مرتضی سلام الله علیه در کوفه بر سر منبر رسیدند که بصورت اقبال زوجه و دو خواهر خانیه
 چگونگی تقسیم کنند آنحضرت عانی البدر به عول بیست و چهار سبب و هشت ارشاد فرمود سائل گفت که اگر حق را
 متن نبود فرمود که کشتش تسع و دیدیم سبب است نه سبب ائمه اهل سنت لیکن نزد ابن مسعود رضی الله عنه گاهی بیست و چهار
 بنیاد است یکسبب تسع سبب عول کنند و چه ام و حقین عیسی بن ختین خانیه فستین و ابن محروم الارث
 عجب است از ناظم که این اختلاف را نظم فرمود بی نفی عول دیگر را که لفظ بیشک گردانید با آنکه مذکور
 ابن مسعود را در حجب ذکر کرده است و بنا بر آن مذکور است عول هم لازم می آید لهذا افزودن این شهر و عیقا
 اولی و سبب میباید سه ابن مسعود عول بیست و چهار سبب و یک نیز کرده است شامه بیان نه بیست و چهار
 سه عددی که نسبت گیریم عین او شد تا مثلث بشود و اقل علاوه اکثر استایمان و تعدا اخل اصطلاحش خوان
 ورنه اگر گشت عادات آن هر دو عدد تا مثلثی پس ای خوشنویس متوافق بهم کسری خوان و منخرج کسر عادات آن و آن
 قول جعفر خانیان یا دوست و وفق کسری که بخشش ما دوست و غیر ازین هر سه قسم بر دو عدد و تقابین همه در آن
 از اینجا که تقسیم کرد در ریاضت بعض قواعد و طریقات علم حساب از ضروریات و از اینجا علم نسبت بار بعد از آن
 دو عدد تقریر یافته ایم هم مستلزام است اعداد و علمای این فن جاری شده که قبل بیان آن سائل سائل
 اربعه را ذکر می کنند و آن تامل در اخل و توافق و تقابین است هرگاه عدد را با عدد دیگر نسبت کنند پس اگر این عدد
 آن یک بخش باشد و یک بخش را نسبت گیری محال و باید شد و این نسبت یعنی عینیت را که میان هر دو است تامل
 نامند چنانچه دو و دو و سه و اگر یکی به نسبت گیری عین نباشد لابد احدی را اقل و آخر اکثر خواهد بود پس اگر
 اقل از دین عاداتی فنا کنند اکثر است که چون اقل را دو بار یا زاده از اکثر طرح کنند چیزی باقی نماند از آن
 اصطلاح محاسبین متداخل خوانند و این نسبت عدد و عینا را با اخل گویند مثل سه و شش و چهار و دوازده و اگر
 اقل عادی اکثر نباشد نظر کنند که عدد و ثالث غیر واحد عادی و هر دو انداخته اند اگر ثالثی بر دو باشد آن
 بر دو را با هم متوافق خوانند و نسبت آنهای ثالثی بر دو را با هم متوافق موسوم است مثل چهار و شش که دو بر دو اقل

در بیان عادات

مثل پنج و نه که چون نیز از نه برآوریم چهار باقی ماند و چون چهار را از پنج برآوریم یک باقی ماند و اکثر علمای حساب
 واحد را عدد نمی شمارند باین تعلیه بعضی ارباب فرائض هم واحد را عدد گرفته اند هر جا که المظنه عدد در کلام شان یافته شود
 غیر واحد را بنا شده بیان تفصیح مسائل به گشت از بهر تسهیل و منصفیت مقتضای اصل نیز فهمیم در رؤس سهام
 سه شمره در رؤس و در رؤس چهار در رؤس این بیان تفصیح مسائل فرائض است و تفصیح عبارت از تحصیل اقل عددی است
 برآورده و این سهام مجتمعه مسئله در کتب از ان استخراج سهام مذکوره بالا که ممکن نباشد و نیز و علمای این علم برای
 مسائل و بحث تقسیم مضاف اصل منصفیت گشته سیدان باین رؤس سهام باید شمره و چهار در رؤس و کس
 بیان اصول ثلثه اول میان رؤس سهام سه از سه و یک رؤس سهام یکم که اگر تشریح تمام
 بر تامل رؤس سهام در عدد و یا در خلقت شد تمام است و تفصیح ورنه اگر گشت هر یک فریق بی بدر
 سهم او منکسر و بی بعد و بر رؤس شش خلعت گردد و با توافق بزین باصل و عمل با وفق عدد رؤس بی جمل
 در میان باصل و عمل بزین با جمل عدد رؤس بی بر فن با تلم و جمل میسر نماید که از اصول ثلثه اول که میان سهام
 و رؤس قرار یافته بشرح تمام آگاه میگردیم اصل و بی نیست که میان عدد رؤس سهام تامل یا داخل که آنرا تامل حکمی
 گویند باشد در آن وقت تفصیح خواهد بود و سهام بر رؤس بالا که منقسم خواهد گردید مثال تامل حقیقی زوج یک
 اجتناب نماید که هر یک مستحق نصف است و مسئله از دو و مثال تامل حکمی که عبارت از داخل است شود مستحق بر دو
 سه و خزانة ثلثان مسئله از دوازده بالاتفاق اصل دوم آنکه اگر تامل و داخل در جمل رؤس سهام نباشد پس اگر
 سهام یک فریق از فریقهای مختلفه بر رؤس همان فریق منکسر شود و سهام فریق دیگر بر منکسر نشود و کس در سهام
 و رؤس فریق منکسره سهام علیه تامل حقیقی یا توافق حقیقی باشد پس فریق عدد رؤس را در اصل مسئله اگر
 عالم نباشد و در عمل اگر عالم باشد ضرب کنند و تفصیح مسئله نمایند مثال داخل که توافق حکمی است در غیر عالم
 فریقین باین هر یک مستحق یک مدین و دوازده بنات مستحقه و ثلث مسئله از شش در سهام اربعه و رؤس از
 ایشان توافق حکمی است پس تفصیح مسئله از چیده میشود بفریب سه که ربع رؤس است و اصل مسئله و مثال
 در عالم بطریق حقیقی زوج مستحق ربع و باین مستحقین سیدین از دوازده بنات مستحقه و ثلث مسئله از دوازده و عمل با
 و در سهام ثانیه و رؤس ثانیه و بنات توافق حکمی باشد پس تفصیح از سی خواهد شد بفریب دو که ثمن شانزد و سه است و
 این دوازده و مثال توافق حقیقی در غیر عالم بالاتفاق باین مستحقین سیدین و دوازده و خزانة ثلثین که مسئله
 از شش و در سهام اربعه و رؤس بنات شش توافق با نصف پس تفصیح از سی بفریب پنج که نه و سه باشد
 در شش و مثال توافق در عالم باین مستحقین سیدین و رؤس توافق حکمی باشد پس تفصیح از سی و شش و مثال
 و ثلث مسئله از دوازده و عمل با این دوازده و سهام ثانیه و رؤس سینه بنات توافق با نصف پس تفصیح از چهل و

بیان اصول ثلثه اول میان رؤس سهام
 مسئله از دوازده و عمل با این دوازده و سهام ثانیه و رؤس سینه بنات توافق با نصف پس تفصیح از چهل و

مسئله از دوازده و عمل با این دوازده و سهام ثانیه و رؤس سینه بنات توافق با نصف پس تفصیح از چهل و

در روس اخوات سسته و سهام آنها توافق کلی بنصف است و نصف روس با عین برکس اخوات ششگانه اخفیه نامت
 و در این سسته از نه باشد بضر ب سه و سه بالاتفاق و مثال عالمه شش اخوات عیالیه و سه جدات سه اخوات ایچیه
 مسئله از شش محل بنفست و تصحیح از نسبت یک بضر بفت عول در سه که یکی از روس متماکه است بلکه ششروانی
 از این شمار وجه تعقید عالی از تقیم نیست علی الخصوص من لعی بعد لفظ شد مصوع ثانی را از پایه فارسیته انداخته هر چند
 باینکه تغییر تن درست توان کرد و مصرع نشود انقسام سهم صریح و لکن تمام شمار را این شعر تبدیل نمودن نسبت است
 در سهام و روس چند فرقی است اگر انکسار با تحقیق و در مصرعه اخیر شعر چهارم بجای لفظ همان بهر است
 و همچنین شعر بعد که از تقویش مرجع غیر توان است چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
 میکند و میگوید در داخل نسیس اکثر را و در همان اصل عول ای و انا یعنی اصل ثانی آنست اگر بعضی
 روس متعدد منکسره سهام عظیم و بعضی غیر متداخل باشند پس جمله اعدا و متداخله روس متعدد در روسی که
 اکثر باشد آنرا در اصل مسئله غیر عالمه و در عول بعدا ضرب کنند مثل و در وجه و چهار پیر مسئله از نسبت تصحیح از سه و دو
 بضر ب چهار که اکثر اعدا در روس متداخله است و نسبت بالاتفاق و مثال عالمه چهار زوجات سه اخوات عیالیه
 و از ده اخوات لام مسئله از ده و از ده است و عول پانزده و تصحیح از یکده و شش و بضر ب و از ده که اکثر اعدا و متداخله
 است در پانزده عول سه و در توافق یکی دیگر زن و وفق یکانی حاصل ای پیر فن و در این وفق سوم گرای خوش
 شد توافق و گرنه در کل او همچنین تا آخر و حاصل به همان اصل و عول ای مائل و یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعضی
 روس متعدد منکسره سهام عظیم با بعضی دیگر نسبت توافق باشد در صورت وفق اعدا و روس حد المتوافقین
 در کل اعدا و روس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعدا و روس ثالثه ضرب کنند اگر حاصل باشد
 توافق باشد اگر در حاصل ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در این
 راجع اگر حاصل ضرب دوم با این توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد از آن حاصل ضرب اخیر را در
 اصل مسئله اگر غیر عالمه باشد و در عول اگر عالمه بود بضر ب کنند مثل چهار زوج و مجده دختر و پانزده جد و شش
 مسئله از نسبت و چهل و شصت سه یعنی شش زن و زوجات اربعه و شانزده یعنی شصت و هجده بنات و چهار یعنی هشتاد
 سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته است و چون در اعدا و روس سهام بنات توافق با نصف است
 نصف عذ و روس آنها که نباشد که تقسیم پس اعدا و روس چهار و شش نه و پانزده شدند و در چهار و شش توافق نهفت
 بضر ب سه در چهار و از ده حاصل شد و آن بانه متوافق ثالثه است و بضر ب ثالثه یکی جمیع دیگری شش
 حاصل شد و آنرا با پانزده توافق ثالثه است و بضر ب ثالثه چهار در کل آخر یکده و شش و آنرا در اصل
 مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار برابر و سیصد و بیست و شش باشد تصحیح مسئله نمودیم و درین مسئله نیز و اما سه

در روس اخوات سسته و سهام آنها توافق کلی بنصف است و نصف روس با عین برکس اخوات ششگانه اخفیه نامت
 و در این سسته از نه باشد بضر ب سه و سه بالاتفاق و مثال عالمه شش اخوات عیالیه و سه جدات سه اخوات ایچیه
 مسئله از شش محل بنفست و تصحیح از نسبت یک بضر بفت عول در سه که یکی از روس متماکه است بلکه ششروانی
 از این شمار وجه تعقید عالی از تقیم نیست علی الخصوص من لعی بعد لفظ شد مصوع ثانی را از پایه فارسیته انداخته هر چند
 باینکه تغییر تن درست توان کرد و مصرع نشود انقسام سهم صریح و لکن تمام شمار را این شعر تبدیل نمودن نسبت است
 در سهام و روس چند فرقی است اگر انکسار با تحقیق و در مصرعه اخیر شعر چهارم بجای لفظ همان بهر است
 و همچنین شعر بعد که از تقویش مرجع غیر توان است چون از اصل اول فراغت حاصل شد الحال بیان اصل ثانی
 میکند و میگوید در داخل نسیس اکثر را و در همان اصل عول ای و انا یعنی اصل ثانی آنست اگر بعضی
 روس متعدد منکسره سهام عظیم و بعضی غیر متداخل باشند پس جمله اعدا و متداخله روس متعدد در روسی که
 اکثر باشد آنرا در اصل مسئله غیر عالمه و در عول بعدا ضرب کنند مثل و در وجه و چهار پیر مسئله از نسبت تصحیح از سه و دو
 بضر ب چهار که اکثر اعدا در روس متداخله است و نسبت بالاتفاق و مثال عالمه چهار زوجات سه اخوات عیالیه
 و از ده اخوات لام مسئله از ده و از ده است و عول پانزده و تصحیح از یکده و شش و بضر ب و از ده که اکثر اعدا و متداخله
 است در پانزده عول سه و در توافق یکی دیگر زن و وفق یکانی حاصل ای پیر فن و در این وفق سوم گرای خوش
 شد توافق و گرنه در کل او همچنین تا آخر و حاصل به همان اصل و عول ای مائل و یعنی اصل ثالث آنکه اگر بعضی
 روس متعدد منکسره سهام عظیم با بعضی دیگر نسبت توافق باشد در صورت وفق اعدا و روس حد المتوافقین
 در کل اعدا و روس آخر ضرب کنند و باز حاصل این ضرب را در وفق اعدا و روس ثالثه ضرب کنند اگر حاصل باشد
 توافق باشد اگر در حاصل ثالثه توافق نباشد حاصل را در کل ثالثه ضرب کنند و همچنین تا آخر یعنی در این
 راجع اگر حاصل ضرب دوم با این توافق داشته باشد ورنه در کل رابع زنند بعد از آن حاصل ضرب اخیر را در
 اصل مسئله اگر غیر عالمه باشد و در عول اگر عالمه بود بضر ب کنند مثل چهار زوج و مجده دختر و پانزده جد و شش
 مسئله از نسبت و چهل و شصت سه یعنی شش زن و زوجات اربعه و شانزده یعنی شصت و هجده بنات و چهار یعنی هشتاد
 سهم پانزده جدات و یک باقی نصیب اعمام سته است و چون در اعدا و روس سهام بنات توافق با نصف است
 نصف عذ و روس آنها که نباشد که تقسیم پس اعدا و روس چهار و شش نه و پانزده شدند و در چهار و شش توافق نهفت
 بضر ب سه در چهار و از ده حاصل شد و آن بانه متوافق ثالثه است و بضر ب ثالثه یکی جمیع دیگری شش
 حاصل شد و آنرا با پانزده توافق ثالثه است و بضر ب ثالثه چهار در کل آخر یکده و شش و آنرا در اصل
 مسئله ضرب کرده از حاصلش که چهار برابر و سیصد و بیست و شش باشد تصحیح مسئله نمودیم و درین مسئله نیز و اما سه

جداست و اعمام را بنات حاصل اند و مثال این اصل نزد ایشان نیست که چهار از و اوج مستحق است ربع و شش اعمام
 مستحق ماتی و نه احوال مستحق ثلث مسئله از و از و ده است و تصحیح از چهار صد و سی و دو بدین طریق که چون میان
 رؤس از و اوج اربعه اعمام مستحق توافق بالنصف است بضرع و وفق احد چهار و از و ده شدند و آنرا اعمام از و اوج
 تسعة توافق بالثلث است بضرع ثلث احد چهار و از و ده و آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا از اصل مسئله ضرب کرد و حاصل
 تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت احوال محبوب المیراث اند و اعمام بقیة تر که بعضی وقت خوانند گرفت مثال
 مسئله عالم چهار زوجه و شش اخیانیه و نه بنده مسئله از و از و ده و حول بسیر و تصحیح از چهار صد و سی و دو
 بهشت چون در عدد در دس از و اوج اربعه احوال مستحق توافق بالنصف است بضرع نصف احد چهار و تصحیح از و از و ده
 حاصل شد و آن بانه متوافق بالثلث بضرع ثلث یکی در کل و دیگری شش حاصل شد و از ضرب این حاصل شد و در
 حول چهار صد و شصت و هشت میشوند سه در تباین برین جمیع یک به جمیع دیگر بغیر از شک به بملغش در کل سوم
 لیجان به مجنبن تا اخیر بعد از آن به جمیع زن باصل و حول ای یار به حاصلش مقسم سهام شهاب یعنی اصل چهار
 از اصول اربعه آنکه اگر میان عدد رؤس متعدد منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعدا در و حول الفرق با و ده
 کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم و مجنبن تا رؤس ختم شوند و این جمیع یعنی حاصل اخیر از اصل مسئله اگر چه
 باشد و در حول آن اگر عالم بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً از و زوجه
 شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بست چهار و تصحیح از چهار و حول بدین طریق شمری که سه باشد حصه و چنین است
 و دس که چهار باشد سهم جداست مستحق و دو ثلث که شش از و ده بود و تقسیم بنات عشره و هشت و یک ماتی بر سه
 اعمام سبعة و میان اعدا سهام جداست و بنات و اعدا در و حول آن توافق بالنصف است نصف و حول هکذا که
 باشد و نصف و س بنات که پنج باشد که تقسیم پس و و سه و پنج و هفت که اعدا و تقبالت اند جمیع شدند و بضرع یک در یکی
 و حاصلش در ثلث و بملغش در رابع و صد و ده حاصل شدند و بضرع تباین و اصل مسئله چهار و حول بدینگونه
 و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جداست و اعمام با بنات بهیمنی زنی پس شش و ثلث اتفاق فرقی نیست
 که و زوجه و سایر مسئله از هشت تصحیح از چهل و هشت بضرع و در سه و حاصلش در هشت و شش عالم هفت اخیانیه
 اعیانیه و پنج اخیانیه و سه جده مسئله از شش است و حول بهشت و تصحیح از سبعة و سی و پنج بضرع رؤس و اعدا
 اعیانیه سبعة و اخیانیه سه و حاصلش در جداست ثلثه و بملغش در سبعة حول بلکه در این اصول از بعد اصول ثلثه
 اول را هم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اول میان رؤس و انصبا ملاخطة نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مندر
 بران عمل نمایند بعد از آن مراعات این اصول را ربع کنند چنانچه در ضمن مثلاً شعاری بدان کرده شد و بضرع شک
 و شعاع اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغییر در شعاع ضرورت است بکذا سبعة در تباین او و جمیع یک

در این مثال از و اوج اربعه اعمام مستحق توافق بالنصف است بضرع و وفق احد چهار و از و ده شدند و آنرا اعمام از و اوج تسعة توافق بالثلث است بضرع ثلث احد چهار و از و ده و آخر سی و شش حاصل شدند و آنرا از اصل مسئله ضرب کرد و حاصل تصحیح نمایند و درین مثال نزد اهل سنت احوال محبوب المیراث اند و اعمام بقیة تر که بعضی وقت خوانند گرفت مثال مسئله عالم چهار زوجه و شش اخیانیه و نه بنده مسئله از و از و ده و حول بسیر و تصحیح از چهار صد و سی و دو بهشت چون در عدد در دس از و اوج اربعه احوال مستحق توافق بالنصف است بضرع نصف احد چهار و تصحیح از و از و ده حاصل شد و آن بانه متوافق بالثلث بضرع ثلث یکی در کل و دیگری شش حاصل شد و از ضرب این حاصل شد و در حول چهار صد و شصت و هشت میشوند سه در تباین برین جمیع یک به جمیع دیگر بغیر از شک به بملغش در کل سوم لیجان به مجنبن تا اخیر بعد از آن به جمیع زن باصل و حول ای یار به حاصلش مقسم سهام شهاب یعنی اصل چهار از اصول اربعه آنکه اگر میان عدد رؤس متعدد منکسرة السهام علیهم تباین باشد جمله اعدا در و حول الفرق با و ده کل دیگر ضرب کنند و حاصل را در کل سوم و مجنبن تا رؤس ختم شوند و این جمیع یعنی حاصل اخیر از اصل مسئله اگر چه باشد و در حول آن اگر عالم بود ضرب نمایند و حاصل ضرب را مقسم سهام شمرده تصحیح مسئله نمایند مثلاً از و زوجه شش جده و ده دختر و هفت عم مسئله از بست چهار و تصحیح از چهار و حول بدین طریق شمری که سه باشد حصه و چنین است و دس که چهار باشد سهم جداست مستحق و دو ثلث که شش از و ده بود و تقسیم بنات عشره و هشت و یک ماتی بر سه اعمام سبعة و میان اعدا سهام جداست و بنات و اعدا در و حول آن توافق بالنصف است نصف و حول هکذا که باشد و نصف و س بنات که پنج باشد که تقسیم پس و و سه و پنج و هفت که اعدا و تقبالت اند جمیع شدند و بضرع یک در یکی و حاصلش در ثلث و بملغش در رابع و صد و ده حاصل شدند و بضرع تباین و اصل مسئله چهار و حول بدینگونه و این مثال بر اصول امامیه درست نیست که جداست و اعمام با بنات بهیمنی زنی پس شش و ثلث اتفاق فرقی نیست که و زوجه و سایر مسئله از هشت تصحیح از چهل و هشت بضرع و در سه و حاصلش در هشت و شش عالم هفت اخیانیه اعیانیه و پنج اخیانیه و سه جده مسئله از شش است و حول بهشت و تصحیح از سبعة و سی و پنج بضرع رؤس و اعدا اعیانیه سبعة و اخیانیه سه و حاصلش در جداست ثلثه و بملغش در سبعة حول بلکه در این اصول از بعد اصول ثلثه اول را هم مرعی و ملحوظ باید داشت یعنی اول میان رؤس و انصبا ملاخطة نسبت کرده هر چه از اصول ثلثه مندر بران عمل نمایند بعد از آن مراعات این اصول را ربع کنند چنانچه در ضمن مثلاً شعاری بدان کرده شد و بضرع شک و شعاع اول خیلی غیر فصیح واقع شده لهذا اندک تغییر در شعاع ضرورت است بکذا سبعة در تباین او و جمیع یک

مجموع در وزن بیش از در بیان معرفت سهم هر فریق از تقسیم سه اگر تو خواهی که سازایش بتفصیل حصه هر فریق از تقسیم سهم هر فرقه از اصل معلول به وزن بمضروب یا برین بی مصلح با حاصل آن یکفته جمود سهم هر فرقه سهم مذکور به هرگاه حال تقسیم بشرح و بسط گذارشی یافت اکنون قاعده دریافت سهم هر فریق از طول الف مختلفه که سهام و رؤس رؤس آن نه مختلف استب بود بیان میکند که اگر خواهی حصه هر فریق از تقسیم و تحقیق نمائی که از تقسیم چند بر روی میرسد پس سهم هر فرقه را که از اصل مسئله غیر عامله و از معلول در مسئله عامله بوی رسیده باشد مضروب بیکبار تقسیم مسئله اصل معلول را در آن ضرب کرده باشند ضرب نمایند و حاصل این ضرب حصه همان فرقه که سهم اصلی و ضرب کرده اند از تقسیم مذکور یعنی از تقسیم و اند شکار زوج و سه اخوات اخیا فیه و شش اخوات عیانیه مسئله از شش معلول به چون بیان سهام اخوات عیانیه رؤس آنها توافق بالنصف است نصفش که سه باشد بگیرند و در مضروب میان آن رؤس ثانی است سه و در نه ضرب کنند و از است و بهشت تقسیم مسئله نمایند و حاصل بر آن زوج سه سهم بود بفرش و سه نه شدند و بر است ثلثه اخیا فیه و دو سهم بود بفرش و در سه شش شدند و برای سه عیانیه چهار شوند بفرش و سه و از ده شدند بیکبار سه یک از این اشعار ثلثه متن خالی از ستمی نیست و شش معلول آوردن این مضروب بعد فعلی با وجود ذکر معلول در مصرع ثانی تکرار بجای است که مصرع را بدین مصرعه تبدیل کنند مصرع کمر است آشود بتفصیل ازین سقم و نیز از سقم تکرار لفظ که تو خواهی درین مصرع و دو مصرع آئیده بری شود و در شش ثانی ذکر اصل معلول را در است و ذکر مضروب مطلق با تعیین نمودی مطلب نیست زیرا که فرض آنست که سهم هر فرقه را در مضروب یکبار از اصل مسئله این فرقه برای تقسیم ضرب کرده بودند ضرب نمایند پس بجای این شعر چنین بایستی گفت سه سهم هر فرقه زن در آن اعداده که زدی اصل در همان اعداده و در شش ثلثه شش بیست و اعدادی فرقه محل فضا حقت و تقسیم هر یک در آن قبیل مجاز است پس تبدیل این شعر این شعر مناسب می نماید سه حاصل ضرب سهم در مضروب بیست و لاریب حصه مطلوب بیان معرفت سهم هر واحد از سهم هر فریق سه اگر تو خواهی که گردوش تحقیق سهم هر واحد از اعداد فریق سهم اصلی هر فریق ایجان و ساز تقسیم بر رؤس آن به زن بمضروب خارج و حاصل سهم هر واحد است ای فاعل یعنی اگر تو میخواهی که حصه هر واحد از اعداد فریق تحقیق شود و ترا معلوم گردد که حصه هر یک از افراد آن فریق چند است باید که سهم اصلی هر فریق را بر رؤس آن فریق تقسیم سازی خارج قسمت را در مضروب یکبار از اصل مسئله ضرب کرده بودی ضرب نمائی حاصل ضرب را حصه هر واحد از اعداد آن فریق دانی مثلاً سه جد است شش است پس پنج اخوات اخیا فیه مستحق است ثلثه و بهشت اخوات عیانیه مستحق ثلثین مسئله از شش معلول بهشت و چون بوجه بیان رؤس را با سهم ضرب کنند حاصل ضرب یکصد و پنج شود و بفرش و در بهشت معلول بهصد و بیست و پنج حاصل گردد که

در بیان حضرت محمد مصطفی (ص)

زنجی اخوات خیا فیہ ۳ اخوات اعلا علیہن
۱۱ مسکن ۴ محل ۹ صحیح من ۶۶ مقرب ۳

کتاب مفتوح بر علماء ایران

جہاں ۳۰ اختارات اخذ فرمے اختارات امتیازیہ نہ تھے۔

که از آن صحیح مسئله میشود سهم هر یک ثلث از اصل مسئله یک بود و خارج قسمت بر هر یک یک ثلث و بفریش در یک جبهه
 پنج حاصل ضرب می پنج شد که حصه هر یک از چهار است و همچنین نصیب پنجانیه خمس و بود و خارج قسمت
 بر رؤس آنما و خمس بفریش در مضروب شد که چهل و دو شد که حصه هر واحد از فریق اخایات است و کذا سهام
 اعیانیات سبعة چهار بود و خارج قسمت بر رؤس آنما چهار است و بفریش آن در مضروب مضروب شد که شصت و دو
 که حصه هر یک از فرقه اعیانیه باشد و دیگر مسئله را برین قیاس کنند بلکه در مصرع ثانی شعر اول شجای آحاد
 بر وزن افعال که جمع احد است اعداد بر وزن فعال با هم معادل از احد آوردن به استغراق است و بقیه
 پس تبدیل مصرع باین مصرع مناسب میباشد مصرع سهم هر یک جزئیات فریق و در شعر سوم و در
 قباح است یک آوردن لفظ مضروب مطلقا که تمش گذشت دوم تحرک با می مضروب که موهم اضافتش
 بسوی خارج میشود پس تبدیل این شعر باین دو شعر ضرورت است خارجش بر وزن دران مضروب که
 با صلاش روی همان مضروب حاصل ضرب هر یک و از آن فریق است سهم وی بیک و احوال قاعده
 دوم بر معرفت سهام هر یک از آحاد و فریق بیان میکنند و میگویند نیز مضروب هر فریق ثانیه قسمت باز خارج
 زن سهم فریق و حاصل آن سهم هر فرد آن فریق بدان حاصلش است که اعداد همان مضروب که در اصل
 مسئله بر تقسیم ضرب آن معمول است بر اعداد رؤس افراد هر فریق که دریافت سهام هر واحد از آحاد و شش بطور
 قسمت عالی باز خارج قسمت را در حصه هر فریق ضرب کنی و حاصل ضرب را حصه هر فرد از افراد آن فریق
 دانی مثلاً در مثال مذکور یکصد و پنج را که مضروب اصل است بر سه جدات تقسیم کنند خارج قسمت می پنج شود
 و بفریش در یک که سهم فریق جده است همان حاصل ضرب نصیب هر واحد از جدات باشد و تقسیم مضروب مذکور
 بر اخوات پنجانیه خمس است و یک خارج میشود و بفریش در و چهل و دو حاصل شود که حصه هر یک از آنهاست و تقسیم
 همان مضروب بر اعیانیات سبعة خارج قسمت پانزده است که بفریش در چهار شدت میشود که حصه هر فرد از
 آنهاست حالا قاعده سوم معرفت سهام هر فرد از افراد یک فرقه در روش نظم کشیده سه نیز مضروب کن
 نصیب برین و آنچه شد از اصل مسئله تحقیق بسوی عدد رؤس ای محبوب و پس به واحد شش از مضروب
 بهین نسبت و بهر زنده به تحت ضرب پنج قسمت یار به نصیب ضابطه سوم هر یک دریافت حصه هر فرد از فریق
 طریقه نسبت است که بر هر نصیب هر فریق از اصل مسئله تحقیق شده باشد اعداد آنرا بطرف اعداد رؤس
 آن فریق نسبت کنی و آن نسبت را مخفف کرده بمنزل همان نسبت از مضروب که در اصل مسئله برای تقسیم
 کرده بر بی و از تحت ضرب و پنج قسمت بر بی که این طریقه اصل است چنانچه در مثال مذکور مصدر
 میان یک سهم و رؤس ثلثه جدات نسبت ثلث است از مضروب اصل یکصد و پنج بود ثلث آنرا که سی و پنج

باشد حصه هر واحد از جرات داند و میان دو سهم و دوسم خمس خواتن یا بیست و خمس است و دوسم یکصد و پنج که
چهل و دو باشد حصه هر یک از خواتن یا بیست و میان چهار سهم و دوسم سبعة الخواتن یا بیست و چهار سهم است
و چهار سهم یکصد و پنج که حصه باشد حصه هر واحد از آنهاست بدانکه در شش نفرانی اگر بجای سومی حد لفظ بشمار آن کمتر
است بنیان قاعده قسمت ترک که هر ورثه سه ضابطه بهر قسمت ترک است که اگر کسی از سهم یکم بگویم بات
که مال من تقسیم صحیح بگشت متروک قسمت نیست صحیح و زن متروک و در نه با تحقیق سهم صحیح هر کسی از فریق که مالش بخش ساز
بر صحیح و خارج سهم و ارث سهم صحیح این بیان قاعده آن صورت است که اگر ترک در سهم و دانی باشد
بعد از سهم آن و دانی را چگونه تقسیم نمایند میگوید که اگر زن ضابطه تقسیم ترک بر کسی با تو بگویم که اگر مال متروک
باشد سهم که سهم از آن صحیح یافته تا مال حقیقی یا ملکی دارد پس تقسیم آن سهل است مثلاً صحیح از سجد و متروک هم میبرد
یاسی و شش و گویا مال متروک با ترک مال حقیقی و ملکی نداشته باشد سهام هر یکی از هر فریق که بعد از سهم سهم
بوی رسیده در مال متروک ضرب کنند و حاصل ضرب را بر اعداد صحیح قسمت نمایند و خارج قسمت را حصه آن و
از فریق مذکور شمارند چنانچه زوج و ام و دو اخذ عینی که سهم است شش و عول بهشت و ترک است پنج و دینار که
میان بهشت است پس سه را که صحیح سهم حصه زوج است در بهشت و پنج که عد مال متروک باشد ضرب کردیم
بنها و پنج شد از آن بهشت که عد و صحیح است قسمت نمودیم خارج قسمت نه و دینار و سه من و دینار حصه زوج
و چون یک سهم ام را در عدد و دانی متروک ضرب کردیم حاصل ضرب همان است و پنج سفت و بعد قسمت بهشت
سه و دینار و یک من حصه ام برادر چون دو و دو سهم هر یک از اقلین را در عدد و دانی ضرب کردیم حاصل
ضرب پنجاه شد و بعد تقسیم بهشت صحیح شش و دینار و یک ربع حصه بر اخت بر آید بدانکه این من است
توافق ترک با صحیح قاعده دیگر نیز ذکر فرموده که ناظم رحمه الله آن را ترک کرده پس فرود شد که در سلسله نظم کشیده
درین مقام الحاق کرده شود سه خاص بهر توافق است اینجا نیز قانون دیگر ای و انا مال متروک را بر
با صحیح و در حقیقت توافق است هر یک پس از سهم حصه هر فرد و ضرب در وفق مال باید کرد و وفق صحیح را گرفته
بر آن حاصل ضرب تقسیم کرد آن سهم هر یک از هر فریق بدان که هر چه خارج شود از قسمت آن سهم
از برای توافق ترک با صحیح قانونی دیگر سو قانون کلی سابق الذکر هم هست که اگر مال متروک را با صحیح توافق باشد
پس حصه هر فرد از تقسیم گرفته در وفق مال متروک ضرب باید کرد و حاصل ضرب را بر وفق صحیح منقسم باید نمود و هر
خارج قسمت باشد آن را از حصه هر یکی از هر فریق باید شمر و چنانچه زوج و چهار خواهران عینی و دو خواهران خیالی
که اصل سهم است شش و عول نه و ترک سهی و دینار متوافق با صحیح بثلث پس چون سه را که حصه زوج است
در ده که وفق ترک است ضرب کنند سی شود و آن را بر سه که وفق تقسیم است قسمت نمایند ده خارج قسمت

بنیان قاعده قسمت ترک بر دو راه

بیان قسمت شرک و غیره

بیان نکاح

حصة شود بر باشد و بر اگر از اوقات عینیه و افترا فید یک یک سهم بود چون از زاده ضرب کنند همان ده حاصل
شود و بعد قسمت بر سه خارج قسمت سه و یک ثلث حصه هر یک از خواهران بر آید سه باز در باب هم بر سه سلوک
حصه بر فریق ای محبوب یعنی آنچه سبق ذکر یافت طریق در یافت حصه بر فریق بود و اگر تراد یافت حصه
بر فریق منظور باشد همین طریق ضرب تقسیم حصه بر فریق را در باب ثلث از مسئله مذکوره بقاعده اولی عامه حصه
اختیار چهار بود و بضرب در است و پنج یکصد حاصل شد و بعد تقسیم بر شصت و پنج دوازده و نصف خارج قسمت حصه
فریق اختیار است و در مسئله مذکوره بقاعده مخصوصه توافق سهم فریق از اوقات اربعه ایسانیه چهار بود و بضرب در
و پنج ترک چهل شد و بعد قسمت بر سه سیزده و یک ثلث خارج قسمت حصه فریق از اوقات است بیان قسمت
شرکه بر غیر ماله دادن و ام که گنی تدبیر دین دائن چو سهم وارث گیر که مجموع دینا بعل به مجموع بی تصور
خلل به باز جاری کنای گرامی ذات به آنچه بقسمت ترکات به غیر با بقسم غین به و فتح رای مطلق و به با الف
مرد و جمع غریم یعنی دائن و دیون سر و دیگر اینجا یعنی دائن است بدانکه هر چهار متروکات است بعد تجزیه و تقسیم
ماند اگر ادای دین کفایت کند فیه او اگر کفایتی ادای دیون نباشد بحساب رسدی بر دائن تقسیم نمایند و طریقه
آنست که دین بر دائن را بمنزله سهم هر وارث از تقسیم مسئله شمارند و مجموع دیون در عمل مانند مجموع تقسیم با مقصود گرفته
هر چه در قسمت ترکات و تعیین حصه هر وارث گفته اند در آن مجموعه همان عمل جاری نمایند یعنی اگر مال متروک را
باجمع دیون مماثلت باشد کار سهل است و در صورت فقدان مماثلت بعد از دین بر دائن و جمیع ترکات غیرت
و حاصل را بر مجموع دیون قسمت کنند ثلثا ترک که نسبت سیزده و دینار است و وام و فیه او پانزده و دینار و دینا از آن
یکی و پنج دینار از آن یکی گیری و میان که دین باینست است و بضرب ده که عدد دین یکی از دینا است در سیزده که عدد
مال متروک باشد یکصد و سی حاصل شود و چون آنرا بر مجموع دیون که پانزده است قسمت کنند خارج قسمت است
صحیح و دثلث حصه صاحب عشره باشد و بضرب پنج که عدد دین یکی است در سیزده ترک که نسبت پنج شد و همیشه
بر پانزده خارج قسمت چهار صحیح و یک ثلث حصه صاحب سه است و بر تقدیر مراعات بقاعده مخصوصه توافق میان
دین ترک در صورت مذکوره اگر ترک را نه دینا فرض کنند میان ترک و مجموع دیون که پانزده است توافق ثلث
باشد چون ده را که عدد قرض یک دین است و دثلث نه که سه باشد ضرب کنند سی حاصل شود و بعد تقسیم بر پنج
که وفق مجموع دیون است شش خارج قسمت حصه صاحب سه باشد همچنین بضرب پنج قرض دیگری در سه پانزده
حاصل شود و بعد تقسیم بر پنج سه خارج قسمت حصه دائن دیگر باشد شخصی خانه که انهم جمعه کنند در اینجا هم پنج
نظم نفرموده حال آنکه از ضروریات مقام است بناء علی ذلک بنظم آن بر و اخته داخل متن ننماییم و بشرط دیگر
بیان تخلیج است که بجزری معین از متروک به وارثی راه صلح کرد و سلوک به اهل این فن تمنا جستن

خوارزمی در تفسیر این چندین سخن را انداخته که متعین است باینکه سهم هر یک جدا جدا بشمارد حصه آنکه در صلح صریح به طرح
باید نمود از تقسیم باقی مال را یکی مقسوم به بر سهام بقیه معلوم مثل یک عجم و شش و دو و در صلح بر هر که در اکثر و بیشتر
سه حصه کنایه آنجا که از آن دوام را بدی که هم را بقیه بصورت تعد و در شش است یکی از جمله و از آنجا که بر چیزی معین زمان
میت با و از آنجا که یک راه مصالح ساوگ نمود و گفت که شش فلان از ترک در حصه من گذارید باقی ترک را با هم تقسیم
نمایند و بر همین مصالح واقع شد بل فرج از این است که اگر در شش نام کرد و در شش از خروج معنی برگردان این سخن از قول
جائز است تجزیه و کسر ایامیه بحث و اوارش که در شش نام کرد و در شش از خروج معنی برگردان این سخن از قول
و اندک از مصالح بر ضبط قاعده خارج علمای فرائض چنین میفرمایند که اولاً نظر بر تصحیح مسئله جمله و شش مصالح
دارند و سهام هر یک از آن همه جدا جدا بشمارند که مصالح چنان سهم میبرد و چنان سهم فلان و چنان سهم
بهمان است بعد از آن سهام آنکه سهم که بر چیزی معین از ترک هر چه صلح نموده از صلح مسئله طرح باید کرد و باید
از اخذ باقی سهام را محفوظ بدارد و شش پس آنچه از مال متروک بعد از مصالح باقی مانده است آنرا بر سهام
معلوم که بعد از مصالح باقی هستند تقسیم کنند و هر یک را بقدر سهامش مانند شش شش
و یک عجم و شش و دو و در شش مسئله اگر شش شش پس اگر شش بر هر که در صلح است مصالح و در
صورت حصه زوج را که سهم ستار اصل مسئله بیندازند باقی سه حصه ماند که دو از آن حق ام و یک حق عجم است
پس بقیه ترک را بعد از آن سهم بر همین سهام مثلثه منقسم گردانند و دو از آن با دو و یک عجم بدیند و اگر عجم
مصالح کند ترک بر پنج سهام باقیه منقسم شده سه زوج و دو با هم رسد و اگر ام مصالح کند مال بر چهار سهام
انقسام یافته سه زوج و یک عجم رسد و اگر ابا میله با وجود ام هم را حظی از میراث نیست چون باقی از حصه زوج
فرضاً و ابا هم میبرد مسئله از دو باشد یکی حق زوج و یکی خطام و بصورت مصالح که احدی بر چیزی بر دو حصه
با فرض ابر رسد و مثال متفق فرقی نیست که زوج و ابا این گذارد مسئله از دو و از ده است سه از آن زوج و
دو باقی هفت باقی رسد اگر زوج مصالح بر چیزی کند باقی ترک را بر سه تقسیم کرده دو باقی هفت باقی رسد
و اگر ام مصالح بر چیزی کند باقی ترک را بر سه تقسیم نموده سه زوج و هفت باقی رسد و اگر ام مصالح نماید
پنج قسمت کرده سه زوج و دو باقی رسد و اگر ابا رسد که آن گشت خود عول ایماں و مذبح که صحابه
بدان به غیر از این فرض نماید اگر چه عصبه پنج کس تر از نظر به چه باقی زایل فرض بود و جز بر وجهی که بر آنهار
رد و لغت معنی باز گردانیدن است و در اصطلاح باب فرائض از گردانیدن بقیه ترک است مستحقین آن
و در فقه ان است و عامه صحابه مجرد قابل شده اند و همان مقدار فرقی خفیه شیعه است و درین ثابت شده است
عنه بخوارزمی و در فقه اگر چه شش ترک فاضل از تقسیم را در بیت المال حکم کرده و امام شافعی امام مالک

١٥٠

اصل مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و فردا شش و ثلث لایح را بابت صلیبه یعنی نسبت پس مجموع سهام
 در صورت چهارست و بطریق ایشان مثال اجتماع نصف با دوسدس یعنی یک شطر و ششاش با اتفاق فریقین
 نتوان یافت سه هم نصف و ثلث و پنج بدان به اندرین هر سه شکل ای جانان به که چنانچه در اصل مسئله بود
 ایکه از پنج خود نمود به اینجا اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئله از پنج باشد مثل ام و اخلاص همانیه که مسئله
 از شش است و مجموع سهام پنج و نیز به شش یعنی در صورت داخل قسم اول است که ام حاجب اخلاص است و بطریق
 شان در مسئله ردیه اجتماع و خویش من بر علیه که احدی است یعنی نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست
 باطله درین هر سه صورت مذکور که اجتماع ثلثین سدس اجتماع نصف با دوسدس و اجتماع نصف و ثلث باشد
 اگر چه اصل مسئله از شش بود لکن از باعث رد پنج برگردید بدانکه اگر در صورت مذکور سهام هر یک بر عدد و کسرها
 آنهاست تمام پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس مستقیم شود بر طبق اصول مذکور در تصحیح
 عمل باید نمود لکن عدد رؤس را ایجاد در اصل مسئله و عمل ضرب یک عدد و ایجاد در مسئله ردیه ضرب
 باید کرد و چنانچه بعد ازین بیان خواهد کرد سه اول اوقیاج قسم و ثانی هم گفته اکنون شنو بیان سوم به که برین
 ملاک است اخلاص و سدس و لایح و دوازده که در اصل مسئله بود و لایح و سدس و لایح و دوازده که در اصل مسئله بود و لایح و سدس و لایح و دوازده
 باشد ای مجموع و جنس و اقل را بر ردی قسم و عرض من لایح و دوسدس ایجان به از اقل مخارج شش پس از ان
 بر سر ایل و گرای دانا به باقیش مستقیم شد فبا به مثل سه بنت و ثلث که هست ز چار به مسئله مستقیم و پس به
 یعنی از اقسام ربعة مذکور به قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با بر علیه جنس احد
 من بر علیه باشد در صورت تصحیح مسئله از اقل مخارج فرض من لایح و علیه نموده فرضش با و بدین پس اگر باقی از ان
 بر رؤس ایل ردی حقیقی داشته باشد مستقیم شود فبا و هو الی عا مثل سه خرو و سدس که مسئله از چهار است که اقل
 مخارج فرض شود به یک خروج بر سر ایل باقی بر رؤس بنات ثلثه با اقسام باید و حاجت ضرب تصحیح باقی
 سه و ردی و فوق رؤس آنما زن به بهان مخارج ارشدای بر فن به باقیش بر رؤس ایل ردی و توانی و گردن
 عدد جمله رؤس ای یار به بهان مخارج اقل یکبار یعنی و اگر باقی بر رؤس ایل ردی مستقیم نشود پس اگر باقی مذکور به بار رؤس
 ایل ردی و توانی حقیقی حکمی باشد و فوق رؤس در همان مخارج اقل پذیرد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر باقی
 بر رؤس من و علیه توافق حقیقی حکمی باشد عدل رؤس در همان مخارج اقل پذیرد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر باقی
 سه زوج و شش نسبت مسئله از شش است و اثنان از بی توافق گشت به یعنی مثال توافق اینست که میت زوج و شش و ثلث
 اقل مخارج فرض من لایح و علیه چهار سیکان از ان بشهر رسید هاتی باز من بنات سه توافق حکمی متوافق با ثلث است پس
 دو که ثلث رؤس است در چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از شش که حاصل ضرب است تصحیح مسئله کنند و زوج
 یکبار یک به یک از بنا به بسته به سه زوج با پنج بنت به اشکال به بهر غیر توافق است مثال به

در صورت چهارست و بطریق ایشان مثال اجتماع نصف با دوسدس یعنی یک شطر و ششاش با اتفاق فریقین نتوان یافت سه هم نصف و ثلث و پنج بدان به اندرین هر سه شکل ای جانان به که چنانچه در اصل مسئله بود ایکه از پنج خود نمود به اینجا اگر نصف با ثلث مجتمع شود نیز مسئله از پنج باشد مثل ام و اخلاص همانیه که مسئله از شش است و مجموع سهام پنج و نیز به شش یعنی در صورت داخل قسم اول است که ام حاجب اخلاص است و بطریق شان در مسئله ردیه اجتماع و خویش من بر علیه که احدی است یعنی نصف و ثانی مستحق ثلث باشد جائز نیست باطله درین هر سه صورت مذکور که اجتماع ثلثین سدس اجتماع نصف با دوسدس و اجتماع نصف و ثلث باشد اگر چه اصل مسئله از شش بود لکن از باعث رد پنج برگردید بدانکه اگر در صورت مذکور سهام هر یک بر عدد و کسرها آنهاست تمام پذیرد حاجت عمل دیگر نیست و اگر سهام بر رؤس مستقیم شود بر طبق اصول مذکور در تصحیح عمل باید نمود لکن عدد رؤس را ایجاد در اصل مسئله و عمل ضرب یک عدد و ایجاد در مسئله ردیه ضرب باید کرد و چنانچه بعد ازین بیان خواهد کرد سه اول اوقیاج قسم و ثانی هم گفته اکنون شنو بیان سوم به که برین ملاک است اخلاص و سدس و لایح و دوازده که در اصل مسئله بود و لایح و سدس و لایح و دوازده که در اصل مسئله بود و لایح و سدس و لایح و دوازده باشد ای مجموع و جنس و اقل را بر ردی قسم و عرض من لایح و دوسدس ایجان به از اقل مخارج شش پس از ان بر سر ایل و گرای دانا به باقیش مستقیم شد فبا به مثل سه بنت و ثلث که هست ز چار به مسئله مستقیم و پس به یعنی از اقسام ربعة مذکور به قسم اول و ثانی بیان کردم اکنون بیان قسم سوم باید شنید که اگر با بر علیه جنس احد من بر علیه باشد در صورت تصحیح مسئله از اقل مخارج فرض من لایح و علیه نموده فرضش با و بدین پس اگر باقی از ان بر رؤس ایل ردی حقیقی داشته باشد مستقیم شود فبا و هو الی عا مثل سه خرو و سدس که مسئله از چهار است که اقل مخارج فرض شود به یک خروج بر سر ایل باقی بر رؤس بنات ثلثه با اقسام باید و حاجت ضرب تصحیح باقی سه و ردی و فوق رؤس آنما زن به بهان مخارج ارشدای بر فن به باقیش بر رؤس ایل ردی و توانی و گردن عدد جمله رؤس ای یار به بهان مخارج اقل یکبار یعنی و اگر باقی بر رؤس ایل ردی مستقیم نشود پس اگر باقی مذکور به بار رؤس ایل ردی و توانی حقیقی حکمی باشد و فوق رؤس در همان مخارج اقل پذیرد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر باقی بر رؤس من و علیه توافق حقیقی حکمی باشد عدل رؤس در همان مخارج اقل پذیرد و حاصل ضرب تصحیح مسئله باشد و اگر باقی سه زوج و شش نسبت مسئله از شش است و اثنان از بی توافق گشت به یعنی مثال توافق اینست که میت زوج و شش و ثلث اقل مخارج فرض من لایح و علیه چهار سیکان از ان بشهر رسید هاتی باز من بنات سه توافق حکمی متوافق با ثلث است پس دو که ثلث رؤس است در چهار که اقل مخارج باشد ضرب نمایند و از شش که حاصل ضرب است تصحیح مسئله کنند و زوج یکبار یک به یک از بنا به بسته به سه زوج با پنج بنت به اشکال به بهر غیر توافق است مثال به

مسئله از دوازده کو بود که این از رویه است و نمود این مثال غیر توافق است یعنی در سه تریکه میان باقی در پس
 تباین باشد چنانچه زوج و پنج بنات اگر چه بوجه اجتماع ربع باشند این مسئله از دوازده بود که این چون از چهار کمال
 مخارج فرض می شود که فرض است بر آوردن سه باقی را باروس بنات خمس متباین یافته عدد جمله
 رؤس خمس و اقل مخارج ضرب کردند است حاصل ضرب شد ربع آن که پنج است بنوع دادند و باقی پانزده است
 بهر یک از بنات خمس تقسیم نمودند پس دوازده بسبب رویه است رجوع کرد سه سازم اکنون شرح و بسط ایجاب
 چارمی از چهار قسم بیان اگر برین دو و جنس شود و مجتمع یارین زایل رود فرض من لایر دود می شود و اقل
 مخارج و پس دوازده مسئله کان بر کس بر دست دوازده عقل فهم آر بدست ده گشت قسمت صحیح اگر فیهاد و بین
 صورت است می دانند یعنی چون از بیان قسم نوم فارغ شدم اکنون بشرح و بسط بیان قسم چهارم از اقسام ربع
 میکنم قسم چهارم نیست که اگر با من لایر و علیه دو جنس از من لایر و علیه مجتمع شود و اقل فرض من لایر و علیه از اقل
 مخارج فرض شود و مسئله که بر هر دو جنس من لایر و علیه باشد بر طبق آنچه در قسم ثانی از این اقسام گفته کردیم
 برهه دانی حاصل کرده هر چه فرض من لایر و علیه باقی باشد بران مسئله تقسیم نمایند که این قسمت بقیه مذکور بر
 مسئله مسطور صحیح و درست یابد فیهاد و اقل و این قسمت جز در یک صورت نباشد که در وجهه نصیب است
 خود که ربع است باشد چنانچه قسمت یک و دو یک سجده و دو و اخت یا خفیه گذشت که اصل مسئله از دوازده است
 و در چهار چارمی که از ان بزوجه دادند سه باقی ماند و بر مسئله رویه بر و اخوات و جده که بوجه اجتماع ثلث است
 بقسمت تقسیم یافت و از ان بهر دو خواهران و یکی سجده رسید و اگر جدات چهار و اخوات لام شش باشد
 بر طبق اصول تقسیم صحیح نمایند یک سهم جدات ربع باروس آنها قبائل است و دو و حصه اخوات سه باروس آنها
 متوافق بالنصف توافق حکمی پس سه را که نصف شش است و او را در چهار عدد رؤس جدات ضرب کنند و در
 حاصل ضرب را در چهار عدد مسئله رویه بزنند و از چهل و هشت حاصل تقسیم مسئله نمایند و دوازده بزوجه و سه مسئله
 از جدات و چهار چار بهر یک از اخوات بدهند و بندها میاید حصه بزوجه ربع و حصه اخوات یا خفیه یک ثلث است
 و باقی حق جده پدر است و احده باشد یا متعدد بدون رویه دیگری و اگر جده مادری باشد با اخوات اشتراک
 دارد و بدانکه درین قسم چهارم و جدات با اجتماع دو جنس من لایر و علیه با من لایر و علیه است که مقرر معلوم شده که
 مسئله با سجد چهار طواف رویه نباشد پس محال در مسئله رویه زائد بر سه طائفه مجتمع نتواند شد و از ناظر جمیع
 نظم من قسم تساهل واقع شده که تقسیم بقیه فرض من لایر و علیه بود گفت ع گشت قسمت صحیح اگر فیهاد و بر نصیحت
 تبدیل شعر ربعه ازین اشعار باین شعر فرموده اتفاق سه مسئله که برای اهل روستا کن بران قسم بقیه است
 یعنی او فرض من لایر و علیه ز اقل مخارج شش بدهند بعد از ان بقیه که است آنرا بر سه مسئله که برای اهل روستا

نقسم نمایند اگر قسمت درست شود بهتر است به زن همان مسئله و اگر نه ضروری با قتل مخارج مذکوره حاصل می شود
 است با تحقیق و از برای فرض هر دو فریق یعنی اگر قسمت باقی از فرض من لایر و علیه بر مسئله من لایر و علیه تقسیم شود
 همان سلب من لایر و علیه در اقل مخارج مذکوره ضرب یک پس حاصل ضرب تحقیق مخارج فرض هر دو فریق یعنی اقل
 و غیر اقل و دست مثل چهار و نه بنات و شش جدات که اصل مسئله از دست و چهار است مرد و بهشت که اقل مخارج فرض
 زوجه است و بعد از آن فرض من لایر و علیه بر مسئله من لایر و علیه که بوجه اجتماع ثلثین با سدس پنج باشد درست می شود بلکه
 بیان هر دو مبانیست پس پنج را در بهشت ضرب کنند و چهل را که حاصل ضرب مخارج فرض من لایر و علیه من لایر و علیه
 شمارند و نزد امامیه برین مسئله بنات واجب جدات نیز اجتماع من لایر و علیه با شش احد از من لایر و علیه باشد و
 داخل قسم ثالث بود و مثال متفق فریقین چهار زوجه و ام و سه بنت است که اصل مسئله از دست و چهار و بهشت
 و چون هفت باقی بعد از آن فرض من لایر و علیه بر مسئله من لایر و علیه که از پنج است مستقیم می شود و ضرب پنج و بهشت از چهل مخارج
 نیست خاتمه مسائل و در کتب آئینه مباحث رد باین شرح و بسط از نظر نامه نگار گذشت بیان معرفت سهم
 هر فرقه از مسئله روید سه که توغای که گردش ای جان سهم هر فرقه زین فریق عیان که بهر یک چه میرسد
 بشماره از همین مخارج فرض من لایر و علیه از اقل مخارج آنچه سهام یافت من لایر و علیه تا کام بهمان که ای محبوب
 کرده سوی من لایر و علیه حاصل گردان پس اقل سهم من لایر و علیه غافل یعنی اگر توغای که سهم هر فرقه
 ازین فرق من لایر و علیه من لایر و علیه مخارج فرض که مسئله روید بر آن منتهی شده به توغای که بهر یک چه میرسد
 پس برادر یافت سهام من لایر و علیه طریقه آنست که سهمیکه من لایر و علیه اقل مخارج من لایر و علیه است از او همان مسئله
 که کو من لایر و علیه من لایر و علیه که بر من لایر و علیه قرار یافته ضرب کنی و حاصل ضرب سهام من لایر و علیه که بعد از
 زلف سهام اقل رود و باری که آن مانده از سهام کسی که ای سعود نیست اقل ردگی محدود و حاصل سهم
 من لایر و علیه در جعفر انیک خود ختم بیان یعنی وقتیکه سهام من لایر و علیه در باقی بعد از آن برادر یافت
 من لایر و علیه سهام اقل رود که از مسئله خودشان با نهار رسیده و باقی از سهام سیکه در اقل و معدوم نیست یعنی
 در اعدا که از اقل مخارج من لایر و علیه بعد از آن سهم من لایر و علیه مانده ضرب نمایند و حاصل ضرب حصه هر طائفه از
 من لایر و علیه مانند مثلا در همان مسئله چهار زوجات و نه بنات و شش جدات چو یک که سهم زوجات است
 پنج که مسئله من لایر و علیه باشد ضرب کنند پنج سهام زوجات بر آید و همچنین چهار سهام بنات مسته را که از مسئله
 علیه بودی میرسد و نیست که باقی از فرض من لایر و علیه است ضرب کنند دست و بهشت حصه بنات تسعه حاصل
 و یکدایک سهم جد را در بهشت که در بهشت ضرب نموده هفت حاصل را حق جدات مسته دانند بکنه رساله انظرو
 بهین را نظم علیه الرحمة انکم که به بود بلکه صرع اخیر شهر سوم در مسائل موجوده یافته نشده اند خود نظر فرمایید

نکته معرفت سهم هر فرقه از مسئله روید

[illegible][illegible]

از فوات الفرض نیست بلکه عصبیه است مگر در مسئله اگر چه که گفت با عرض یعنی بعروض عارضی ذات الفرض گردیده و
از با عرض نیست که اگر اخته و احواله تنه بدون خواهری و دیگر یا بر او نمی بود و نیز بصورتی که گردانیدش از فوات الفرض
با کلیه محروم و نیز شش بخشد در عدا و باب فوات الفرض اند و دیگر گردید و وجه تقسیم این مسئله با گردید نیست که این صورتها
بخینه و تقسیم نمی گردد و اوضاع شده و صورتش نیست که زنی مرد و زوج و اهرم و جود اخته یا نیمه گذشت بجای ایجاب
اگر علانیه باشد نیز مسئله از اگر چه خارج نشود و بر نصف و مادر را ثلث و جد را سدس و خواهر را نصف می رسد
اصل مسئله از شش است و بنه خول می کنند و اینجا در حق جد مقاسمه بهتر است از سدس جمیع مال که یکسار شش باشد
و بهتر از ثلث باقی بعد نصیب زوج و ام است که یکس در کامل ثلث یک سدس شش باشد و وجه خیریت مقاسمه است
که نصف حصه خواهر بخوابد یا فوات و از ثلث و بخت شش با و خواهد رسید زیرا که از خول حصه جد یک سدس است و وجه خیریت
هر گاه مقاسمه نمایند مجموع سهام هر دو چهار و شش شش روس هر دو که بنزد مسئله خشت اند مستقیم غنی شود و پس را در سه فقره
گفت ثلث و بخت بیشتر و نه از این حق شهر هر شش و شش نصیب در دهم هر دو نه خط اخته و بعد از هم نصیب
با حصه اخته و از دهم بشود چون از ایمان هر دو مقاسمه نمایند شش بخت چهار باخت خواهد رسید پس در شش
اینجا اخته اول صاحب فرض ساخته تا با کلیه از میراث محروم نشود و بالاخر عصبیه گردانید و نصیبش نصیب
از و یا دهم پذیرد و در مسئله مقدمه نسبت از فوات الفرض شدن اخته بود و بنا علیه خشت از شش قطعی نه بر
و اگر سجا اخته درین مسئله و اوجب باشد یا تنها یک یا دو باشد پس این مسئله عالمه و اگر چه باقی نماند اگر چه دخول
بجای یکی باشند حق مادر را از ثلث سدس رد می کنند و از شش که اصل مسئله است سه زوج و یک نام و یک سجا یک
باختین خواهد رسید مقاسمه سدس کل را بنصورت یک حال دارد و از ثلث باقی بهتر است و اگر یکس باقی
اخته باشد هم مسئله از شش سدس کل یک باشد بوجه فرضیت بحدیست و از آنکه عصبیه است چیزی نمی رسد و بصورت
سدس بر آید بهتر از مقاسمه و ثلث باقی است نزد امیه درین صورت نصف حق زوج و ثلث حق مادر و سجا
حق دارد و خواهد بود و سدس بحدیست سجا باسد و در سائل جدا ختمانی که یکا ششیمه این نسبت است در اصل
بعد گذشت حاجت احواله در بیان مناسبه سه مرد و آن که خاتم شش و شش است و وجه مستحقان گذشت
در ثانی قبل قسمت مژگان و نیز راه عدم نمود و سلوک و هم و خط و دیگران گردید و نسبت شش و بی نرسید که از اینها یکی
گذشت و آن که سزاوارتر خود داشته به چنین چند طعن گیریم که یکسیم مال شد تا خیر نام این انتقال ای حیوانات
در شریعت مناسبه میدان و نسبتا فخر و لغت معنی نقل و تحویل است در این ملامح این علم عبارت از انتقال حصه
است قبل قسمت بسبب آنکه با و از آن شان چنانچه از نظم همین معنی مفهوم میشود که شخصی غنی و فوات کرد و در اختیار
مال خود گذشت و از ثانی از دهم مذکور قبل قسمت مژگان که صورت خود و نیز راه عدم هر چه و سدس این تنوعی ثانی

خط دیگر و ارثان خودش گردید لکن هنوز نسبت محقق نشد و بود که یکی از این ورثه متوفی ثانی هم بود که
که وارث خود داشت بگذشت همچنین چند بطن نیز را بگیر که در تقسیم مال تا خیر شد و یکی بعد دیگری بعد و نام این انتقال
شرعیست بنا بر سه وارث است دوم بعل نیست اگر غیر وارث اول است بر یک تیره نسبت هم که نزدیک
جنس و ارثانند بهم پس دوم است با محسوب بدن کامل مکن شود محسوب بدینگونه که هرگاه صورت بنا بر سه
متحقق شد پس باید دید که اگر وارثان نیست هم در عمل بنا بر سه غیر وارثان نیست اول نیستند و در صورت غیر از اول
و اخرج است ثانی تغییر می تبدیلی واقع میشود که غیر از یک جنس هم شد پس میث دوم مثل محسوب است با یک مکن محسوب گویا و
در میان نمود چنانچه شخصی و همایسر خود و خزان بطن و واحد گذشت پس یکی از پسران یا دختران که مرد و در اثری غیر
از این یا خور و اخوات خود نگذاشت پس تر که نیست اول بر بنی بر نباتات یا حیال که در ضمنه لایق تقسیم خواهد شد و ارثانند
غیر یکدیگر یا تغییر نسبت است اگر ابتدا از پنج است اول به سه سهم بقصور و غفلت و در هر و ارثی از آن سهم به سه سهم او بر سه
کرد و تقسیم و پس سهم میث یکدیگر و کوشش آنکه بجهت شریک بر صحت مسئله باقی الیه که نوعی مماثلت ارد و ضرب و تقسیم
در آن رد کار به مسئله بحال خود بگذارد یعنی اگر وارثان غیر یکدیگر یا اندای و رثه است ثانی غیر وارثان نیست اول
یا با وجود اتحاد و رثه تغییر می و نسبت ثانی واقع میشود درین مرتبه و صورت ابتدای عمل بنا بر سه است اول با یک سهم
مسئله نیست اول با مقصور و غفلت باید نمود و سه سهم هر و ارثی که شریک شده به هر یک باید و بعد از آن سهم نیست یک
کوشید و بجهت نیست ثانی که از تر که نیست اول بوی سیده و مافی الیه و هاست نظر را بگیرد که از آن سهم مسئله و اتش که هم
است اگر تقسیم مسئله ثانی باقی الیه نوعی از انواع مماثلت دارد یعنی خواه تماثل حقیقی است یا تماثل حکمی که داخل است
بهر ترکیه مافی الیه اکثر الصبح بود و در صورت ضرب قیمت کاسب به نذر و مسئله اکثر را بحال خود و از آن سهم و از آن سهم
بر و رثه است سهم قیمت نمایند مثال تغییر در قیمت با وجود اتحاد و رثه نیست اول و ثانی شخصی فرد و یک سهم
این وجه و سه دختر از رثه بگیر گذشت پس ختری از میان مرد و یک سهم علاتی و دو دختر از میانیه گذشت و در صورت
مسئله نیست اول این پنج خواهد بود و به پسر و یک سهم یک سهم به دختر خواهد رسید و مسئله نیست ثانی و دو دختر از میانیه گذشت و از آن سهم
بر دو دختر از میانیه را و باقی یک سهم باخ علاتی میرسد پس میانیه بر دو تقسیم تغییر ظاهر شد مثال تاخیر و رثه است
بصورت بنا بر سه و از این فصل شرح خواهد شد مسئله نیست ثانی الیهش جوایم به استقامت پذیرد با سه سهم و این سهم هم اگر
توافق نیست و وفق سهم دوم اگر بدست و زن آن را با و این سهم به تا شود و مسئله درست و صحیح و یعنی و اگر مافی الیه
دیگر سهم مسئله همان است هر چه با اکثر متقدم بدین نسبت پس اگر میان سهم و مافی الیه نوعی از انواع توافق حقیقی حکمی
باشد و وفق سهم دیگر را حاصل کرده و در سهم اولین ضرب باید کرد تا مسئله درست و صحیح شود پس الی الیه
میث که از این صورت و سهم تغییر نسبت شده و سهم و مافی الیه با سهم و تقسیم خواهد شد و از آن توافق حکمی که غفلت

قادی الکیراش

(۱۵۱)

واحد المسئلة من ۴	ما فی الیوم ۴۴۴	بینهما تامل
۱۴	۱۴	۱۴
۲	۲	۲
۳	۳	۳
۴	۴	۴
۵	۵	۵
۶	۶	۶
۷	۷	۷
۸	۸	۸
۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴

عامة المسئلة من ۶	ما فی الیوم ۹۴۴	بینهما تامل
۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰
۳۱	۳۱	۳۱
۳۲	۳۲	۳۲
۳۳	۳۳	۳۳
۳۴	۳۴	۳۴
۳۵	۳۵	۳۵
۳۶	۳۶	۳۶
۳۷	۳۷	۳۷
۳۸	۳۸	۳۸
۳۹	۳۹	۳۹
۴۰	۴۰	۴۰

معمودة المسئلة من ۲۴	ما فی الیوم ۳۴	بینهما تامل
۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵
۱۶	۱۶	۱۶
۱۷	۱۷	۱۷
۱۸	۱۸	۱۸
۱۹	۱۹	۱۹
۲۰	۲۰	۲۰
۲۱	۲۱	۲۱
۲۲	۲۲	۲۲
۲۳	۲۳	۲۳
۲۴	۲۴	۲۴
۲۵	۲۵	۲۵
۲۶	۲۶	۲۶
۲۷	۲۷	۲۷
۲۸	۲۸	۲۸
۲۹	۲۹	۲۹
۳۰	۳۰	۳۰

موصوف من ۱۴	موصوف من ۸	موصوف من ۲۳	موصوف من ۲۴	موصوف من ۲۵	موصوف من ۲۶	موصوف من ۲۷	موصوف من ۲۸	موصوف من ۲۹	موصوف من ۳۰
۱۴	۸	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰

برای که در خصوص اصل مسئله حمیده بود اجتماع نصف ربع و سدس از دوازده است چون سه زوج و شش نیمی
 دو بام داده شود یک باقی می ماند پس مسئله رویه است اولاً از اقل خارج فرض بر این بود که چهار باشد
 کنند و یکی از آن زوج و نیمی باقی سه بام شش نیمی سه و امد که یکی چهار باشد مستقیم میان آن زوج و نیمی
 است چهار که مسئله زوج بود و در این چهار که کمتر که روس است ضرب نمایند و از شانزده حاصل آن زوج و نیمی
 چهار از آن زوج و نیمی سه بام خواهد رسید و اصل مسئله زوج متونی که متونی شمال حالت تامل میان آن زوج و نیمی
 بوجود بیاید چهار باشد و آنی الی شش نیز چهار و این هر دو شمالی با هم مستقیم تقسیم این زوج و نیمی یک و شش نیمی یک
 شش باقی است پس شش باقی دو بصورت میرسد اصل مسئله شش متوناً که شش شش شش است نسبت توافق تقصیر و
 ما فی الیوم شش بود و ما فی الیوم آن نیمی آن هر دو توافق بالشت است پس و اگر شش
 شش تمام مقام روس است در شش یعنی شش شش که شش نیمی باشد و در یک اصل مسئله شش ضرب کنند
 حاصل شش کسی و دو باشد شش هر دو مسئله بود و در خصوص شش ما فی الیوم شش نیمی چهار گردد و سه از آن بجا

عباس بن غیر بن حنین است و سعید بن سعید و سعید بن حمیر از تابعین هم بدین گفته اند و مختار امام مالک هم همین است
و امام شافعی نیز این شهر را گفته و تمام بفتح قاف و ضم آن یعنی سردار و سید قوم است به برقریری که نیست آن شهر
عصبه نیز نیست ای ذی فهم بدست در شرع و در جماعتش به تقسیم و آن بکار اقسامش به اتنی آن صاحب است
که ذی فهم قدر و عصبه نیست و در شرع نام آن ذورحم است و آن تقسیم بجا صنف است سه صنف اول بجا
اموات و آنکه شش قسمی به خل بنات و اول اولاد دختران بشمار بعد از آن نسل دختران پس به صنف اول و از
اصناف اربعه که بجا نیست به خل دختران شش و متعصب باشد یعنی چون بطرف است آنرا نسبت کنند به صنف
این نسبت است واقع شود و مقدم آنها اولاد دختران چنانچه اگر چه فرزند باشد باید بشمارد و بعد از آنها اولاد دختران
پس نسبت است اگر چه فرزند باشد به صنف ثانی که هست موقی را به انتساب باشد موقی را بجا نیست و این است
یعنی جدا و فاسد و جداست به صنف ثانی از اصناف اربعه است که موقی را بجا نیست و انتساب باشد لکن آن
انتساب به غیر دخل هم نباشد یعنی در آن انتساب هم بالذات و اسطه نسبت شود و مراد از آن جدا و فاسد و جداست فاسد
که نیست بواسطه ام خودش بطرف آنها منتسب میشود به صنف ثالث که تمامی آن است و باین نسبت است عین
نسل اختی بنات شش وانی به نیز اینانی رخ لام خوانی به صنف ثالث از اصناف اربعه است که انتسابش بطرف حنین
مستطاب باشد یعنی هرگاه بطرف است آنرا نسبت کنند بام و اسطه نسبت واقع شود و این صنف اولاد خواست
ایمانیه و علمائیه و اخفاءیه است و همچنین بنات خوة اعیانی و علمائی و اخفائی است و نیز ازین صنف پس از آن رخ اخفاء
اند به صنف اربع که شش است همان است که جدین ایحان به عمه و خال و خاله اموات به هم لام نیز است
ستوده صفات به صنف اربع از اصناف اربعه که بجا نیست به صنف اربعه است و در حدیث است که ابی لاجع الیهم
باشد بطرف هر دو جد است که ام الاب و ام الام باشد و آن همه میت است که اگر خواهر ایمانیه و علمائیه پدر میت است
منتسب بجد پدری میت خواهد بود و اگر خواهر اخفاءیه پدر میت است منتفی بسوی جد پدری میت خواهد بود و دیگر
ازین صنف خال و خاله میت است که اگر برادر و خواهر ایمانیه و علمائیه مادر میت است منسوب بسوی جد پدری
میت خواهد بود و اگر برادر و خواهر اخفاءیه مادر میت است منتفی بسوی جد مادر میت خواهد بود و دیگر ازین صنف عم خا
میت است یعنی برادر خفائی پدر میت است که منتفی بجد پدری میت است و ام ام ایمانی و علمائی از جمعی است از ذوی الارحام
نیت صفات اربعه ذوی الارحام و هر که بواسطه یکی ازین اصناف مذکوره منتفی شود آنهم از ذوی الارحام باشد
لکن بعضی ذوی الارحام ازین اصناف خارج اند مثل ام ام باین است و اخوال آنها و همچنین عم و عمه خود که جدین و
جدین میت مگر آنکه تکلف در صنف اربع درج نمایند و مراد از جدین جدین است از آن که نکره بدو اولی باشد و وقت
آن سه از ابو یوسف اینچنین روایت است که هر که بجهت منی است و در حدیث روایت است و درین که بقول

امام اعظم وین به صنف ثانی است اقربا لا اصناف به بعد از آن اول از ره انصاف است باید دانست که در تصحیح و تکرار
 اصناف اربعه مذکور از امام ابو حنیفه رحمه الله و ایات مختلفه مروی شده از ابی یوسف رحمه الله و نیز از حسن بن صالح
 چنین روایت که بهترین تسیب اصناف مرضی امام ابو حنیفه و همچنین ابن سماعه از محمد بن الحسن ابن امام روایت کرده که در
 اقدم لا اصناف اول است بعد از آن دوم پس چهارم مثل ترتیب عصبات که اقدم آنها جزویت است بعد از آن
 اصل است بعد از وی جزو ابی بعد از آن جزو جد و همچنین وایت ابی یوسف رحمه الله مفتی بهست در بقیه مقام همین
 ترتیب توریش این اصناف مختار علمای امامیه است لکن فرقی نیست که نزدشان صنف ثانی و صنف ثالث هر
 یک از جمله که عند الاجتماع باهم وارث تواند شد و یکی مانع ارث دیگری نخواهد گردید و ابو سلیمان از محمد رحمه الله
 روایت کرده و آن روایت نیست که امام ابو حنیفه چنین فرموده که اقربا لا اصناف صنف ثانی است و صنف اول
 بعد از صنف ثانی است بمقتضای انصاف زیرا که جد ابو الام از اولاد بنات قوی و اعلی است چنانی که در درجه او
 یعنی امام ذات الفرقیه است و زنیکه محاذی بن البنیت ای بنت البنت از ذوات الفرض نیست نیز جلال امام
 در قصاص است اگر مادر قتلش شده باشد کشته نشود و ولد بنش میت کشته میشود و هست مختار صاحبین امام به
 که زیان صنوف ذوالارحام به صنف ثانی مقدم است ای را و به بر امام زمره جاد و یعنی این هر دو قوی
 از امام ابو حنیفه رحمه الله بود لکن مختار ابی یوسف رحمه الله محمد رحمه الله است که از میان اصناف قوی الارحام صنف
 ثالث که اولاد اخوات و بنات خوة و بنای اخوة لام باشند جواب لام زمره جاد و مقدم است و اذ فتح و تحقیق
 مهملین یعنی مخفی و بهاد آورده بیان صنف اول قوی الارحام به هر که اقرب میت از اینهاست
 بهر سیرا قدم و اولی است پس بنات بنات و ان ولی به از بنات بنات این جای به و رسا و بر تپانه بهم
 و بنیان مثل وارث است قدم به پس از اینجا است بنت بنت پسر به اقدم از بن دختر و دختر بعد از آن از بنات تیب
 اصناف قوی الارحام فراغت شد شرح کیفیت توریش حاضر و رافتا پس از حال توریش صنف اول بیان
 میکند و میگوید که اگر از صنف اول چند شخص یافت شود پس هر که قریب میت باشد میراث را همان قدم و اولی است
 بنا برین قاعده بنت البنت که مدی سکویت بیک واسطه است اولی باشد از بنت بنت لابن که مستحب است و در علم
 است اگر چه واسطه اش قوی است با اتفاق فریقین اگر هر یکی از آنها در رتبه درجه باهم برابر باشد که وساطه هر یکی
 بعد باشند از میان آنها اولاد وارث یعنی نسل اول فرض از اولاد ذوی الارحام قدم بارث است این سبب
 بنت بنت لابن که دختر زن است الفرقیه است قدم و اولی از ابن بنت است باشد که هر چند خودش قوی است لکن پسر
 ذات الرحم است نزد امامیه و محارب مختار در بیحی و زنا و لا پس اگر چنانچه اینها عفا و لا در دختر اگر چه که پسر
 در اولاد او هر یکی از ذکر صنف لایقی مقدم میگردد و پدر و مادر میت حاجب اینها نمیشوند و اگر مساوی است

بن صنف اول قوی الارحام

[illegible]

شخصی مرد و از دوازده شخص از ذوالارحام مساویة الرتبة در طبق سادس گذشت که نه از ان نوزاد و اولاد بنات
 و بنا و سه رجال از اولاد بنات و ویرین و از دوازده شخص احدی ولد و ارث نیست پس این مسئله نیز برای یوسف
 رحمه الله و پیروانش از پانزده است باعتبار عدو و روسی لکن که ضعف الانثی است پس سه و نوزاد محمد رحمه الله و سه مسئله
 از پانزده است و همچنین از شصت نیز که مال تروک یا نوزده سهم کرده و اولاد بر اول طبق که بیست و پنج سهم و نوزاد
 آنها پانزده تقسیم نمایند و ذکر این مسئله و اثبات یک که یوه سهام هر یک جدا گانه جمع کنند شش سهم بنات و نه سهام
 بنات نوزاد و بر طبق ماتحت اختلاف هفت و ذکر اثبات جویند و بر طبق اثبات این اختلاف موجود است که اولاد
 انسانی باشد یک ربع و دو بیت باشند چو شش که حصه بنات است میان اینها لکن که خطا باشد تقسیم نماید بیست و پنج
 خود این خود برسد پس این هر دو بنات یک است که کنند و این یک یک سهم و سهام نشد بن آخرین عیش که اختلافی در ان
 واقع نشد و رسانند و فرقی در بنات و بر طبق اختلاف است تقسیم لکن که ضعف الانثی دو باین مسئله
 رسیده بعینه بفرع هر یکی منتقل خواهد شد و بنات بر طبق ثالثی از اولاد و فرقی بنات تسعة هم اختلاف است که شش بنات
 و سه بنات و اینها و از دوازده روس نشاند که سهام تسعة این قهر بر دوس آنها تقسیم نشود و میان سهام و بر دوس
 بالکلیت است پس چهار که ثلث و س شصت اصل که پانزده بود ضرب کنند و از حاصل ضرب یک شصت باشد و بیست و پنج
 نمایند و از این تقسیم سهام فرقی بنات ثلثه طبق لک است چهار که دیده چار از ان بفرع این اول که ولد عاشر است و
 بفرع این ثانی که فرزند یازدهم است و از دوازده بفرع این ثالث که ولد دوازدهم است و از بیست و پنج سهام و فرقی بنات
 که نه بود و س و شش خواهد شد و بر طبق ثالثی تقسیم الانثی نصف الرجل محده حق بنات شده و بجز خطا باشد که باشد و
 هر یکی از این فرقی که و اثبات فرقی بدو فرقی نموده و بر طبق این که بفرقی بود اختلاف است نه باین نه بهر دو بیت تقسیم کنند
 و خطا باین بفرع و بیست و فرقی بدو بیت و بر طبق سادس اختلاف است از نه سهام آنها و آنجا سه بیت شش
 باین بدیند و فرقی بنات سه طبق ثالثی که حق شان بجز سهام است بر طبق این اختلاف واقع شده که از اولاد
 سه بیت سب این و از دوازده سهام بفرقی بنا و شش فرقی بنات میسرند این فرقی بنا ثلثه و بر طبق سب بنات یک بن
 مختلفه بدین شش باین سید بفرع منتقل خواهد شد و فرقی این هر دو بنات و بر طبق در مختلفه آنجا چهار باین دو بیت
 خواهد رسید این فرقی بنات ثلثه طبق این و بر طبق سب مختلفه یک باین دو بیت شده از شش سهام آنها سب این سه بن و بنا
 خواهد رسید پس این بعینه بفرع منتقل خواهد شد و سهام بنات و بر طبق سب و سب که اختلاف لکن که خطا باشد تقسیم
 خواهد شد و بر سب رتبه علمای اثنا عشریه مسئله از پانزده است تقسیم بر طبق لک لکن که ضعف الانثی و خطا بر اصل
 بفرع شش سانیده شود و سه سهم هر سهم یک و نصف اصل از فرعی عدد و اگر از بیست بیت بنات بود و دو پسر و از
 اثنا عشر بنات از این بیست بیت که مستحقان جائز تر از بنات این ختر ثالثی است بیست یک و دو بیت هم وارث و پس

بنزد محلی قیمت آن به بطن علی الخلفات یک است این به صفت اصل معتبر باشد و از فروع است اعتبار دارد و میشود
 بهشت سهام به اینچنین میرسد و الارحام به که بود چار سهم این از آن به باقی حصه دو نیست این به خطی که
 بفروع او میرسد به صحت از نسبت و بهشت آن یک است حالا امری دیگر که محمد رحمه الله توریست و الارحام را در آن شریک
 کرد و بیان میکند و میگوید که دیگر نیست که محمد رحمه الله توریست بر اصل صفت اصول که ذکر است و نوشت
 باشد میگوید و وعد از فروع میگوید که فروع هر یکی چند شخصند و نشان این به صورت است

و نزد ابی یوسف هر یک از اینها

نزد محمد رحمه الله هر یک از اینها

بنیت	بنیت	بنیت
این	بنیت	بنیت
بنیت	این	بنیت
بنیت	بنیت	این
۱۴	۴	نزد محمد رحمه الله
۲	۱	نزد ابی یوسف
۲	۲	نزد امامیه

که اگر جمله فروعی الارحام و و نیز بنیت البنت یک بنیت و ارث ثلث باشد فاسد بود و نیز یک بنیت از این بنیت یک
 مستحق باشد که در هر دو بنیت از بنیت الابن بنیت ثالث و ارث آن به بنیت پسین و علی الخلفات محلی قیمت آن
 اگر بنی بنی بنی صفت کورت و الوثت از اصل معتبر باشد و اعتبار عدد از فروع است پس بطن علی الخلفات و بنی بنی
 ثانی است که صفت کورت و الوثت مختلف شده که یک بنی دو بنیت از آن این بانضمام عدد فروع و این دیگر
 و یک بنی از این هر دو نیز باعتبار عدد فروع وی دو بنی باید شمرد و یک بنی از آن فروع یک است و اصد باید داشت
 پس مجموع رؤس بنی بطن بنیت باشد که بنای مسئله بر آنست بدین جهت که بنیت سهام تقسیم میشود و هر یکی
 نووی الارحام چنین حصه میرسد که چهار از آن سهم بنی بطن و سهم بنی باقی سهم از آن حصه هر دو بنیت بطن و از آن
 نصیب بنیت و از آن فروع بنی یک از آن حظ ذات فروع واحد پس نه ذکر و اناش جدا کرده نصیب بنی هر دو
 و دخترانش بدینند و سهام هر دو بنات از بطن ثلث بر بنی بنیت که بجای بنیت است علی السویه تم کرده اند و حصه
 هر یک بفروع و بطن چهارم رسانند و چون بطن سهم تقسیم انصاف است و عدد سه نصیب صحیح نذر و اصل مسئله که
 یفت باورد و که خرج نصف است ضرب کنند چهارده شود و در بطن بنی سهم سهام بنیت بنیت بنیت و بنی
 انصاف تقسیم شود و نصیب صحیح ندارد باز چهارده را در دو که خرج نصف است ضرب کنند بنیت بنیت بنیت بنیت از آن

و فی صورت نزد او یوسف رحمت چون هر دو دختران ذوات بهترین اند هر یک از آن بمهر که یک ابن باشد مسئله از سر
بود و مال را بر سه سه قسمت کرد و ثلث مال حق هر دو دختران نزد و یک ثلث نصیب پسر رساند پس هر یکی را از این
بنشیند یک یک میرسد و همچنین است نزد فرقه آنها عشریه مگر باعتبار اصول آنها که سه نسبت اند پس که نسبت را بر سه سه
کرده یک یک هر یک از بنات ثلثه رسانیده حصه هر اصل بقدرش منتقل گردانند و بقدر حق محمدی که میانش گذشت یعنی
معرفتی را حسب محمد رحمتی تصحیح مسئله فی صورت از نسبت و نسبت با دیگر و بدین طریق که در طبق ثانی که اعلی حکمت
تقسیم کنند و در این طبق یکسان است بمنزله و این که اعتبار جهات قرابت نزد شرح را سوال است و نسبت اندکی از
بمنزله و نسبت است که نسبت کوشش ندیش مسئله از هفت باشد پس از آن چهار سهم و نسبت متعدد الفرع او و سهم و نسبت
و دیگر یک سهم رسد و ذکر و انانیت اطراف جدا گانه ساخته تمام را بر سه پسر مهر و دو دخترانش رساند و مساوی شد و هر
بنات را بر فروع آنها که یکسان و و نسبت است لکن در بعضی از این تقسیم نمایند چون سه سهم ثلثه بار و این سه سهم با نسبت
و نسبت چهار را در اصل مسئله که نسبت است ضرب کنند و حاصل ضرب یک که یک است و نسبت است تقسیم نمایند با نسبت
از آن هر دو دختران از طرف پدر و مادر نماید میند که هر یکی یازده رسد و شش از آن حصه پسر میند که هر یک از آن
و احکام فروعی الارحام اقوی از شریک در دور و است و در میان این تخفیف هر که است و مسائل فروعی الارحام بر این
قول فتوی است مگر علمای بخارا در مسائل فروعی الارحام و مسائل حیض بوجه السیرتیه سهولت بر قول ابو یوسف
رحم الله فتوی داده اند بیان صفت ثانی اقرب صفت ثانی اقرب فتوی به پسر شریک و نسبت اولی به دو تساوی تقرب
نیز باشد اگر مدلی بوارث مستأولی به و مساوی منازل آنها است و متفق و صفت من هم مدلی است به و در قرابت
بهم اتحاد و بود و منقسم بر دوسه دان یکدیگر یعنی از صفت ثانی که اجداد و جهات فاسده اند بر که اقرب فتوی باشد و نسبت
پدر بود و مادر بر پدر و مادر میراث از فتوی اولی باشد اتفاق فریقین بر الابام ولی از ابام الام و ابام الاب همچنین
ابام الاب ولی از ابام ام الاب از ابام اباب مستأولی برین قیاس حال جرات و در صورت تساوی فروع
قریب ازین جماعه که تساوی القرب است اند بر که نسبت متوسل بوارث است و ولی بود نزد ابی اسیرل فروعی ابی فضل خا
و علی بن عیسی هر یکی چنانکه ابام الام ولی است از ابام ابام که مدلی به انجام الام است که جده ششم یا و اینجا ابام
است که جده فاسد بود و ابی بلیان جرجانی و ابو علی سنی مدلی بوارث را بر مدلی بغیر و ارث از جرجان تفصیل داده اند و در صورت
نزد که هر دو و ارث میدهند و همچنین است در میانیه اگر منازل قریب بود و ابوارث و غیر و ارث در یکدگر مساوی
و و صفت کوره و انوشه کسی که بواسطه شش هر یکی نسبت کرده شده نیز متفق و متحد است یعنی بصورت تساوی شب قریب
اولا بوارث و غیر و ارث او و صاف مدلی به هر یکی متحد است که هر یکی ابو صفت ذکوره متصف است ابو صفت ثانی است
قرابت هم اتحاد است که هر یک از جانب اب است یا هر واحد از طرف ام است چنانچه ابام ابام و ام

سه اگر فرقی کمتر از اشخاص است به مرتبه نسبت حق خاص است به بطریق دیگر و مانند بیان هر دو در هر دو وزن برسان
اگر فرقی از مرتبه بود امیه کثیر الاشخاص است یعنی مثلا اصول پدر یا اصول مادر یا چنانچه اختصاص از چنانچه در مثال مذکور
جانب پدر و شخص از جانب مادر و شخص همه اشخاص آن فرقی حق خاص آن فرقی است و نسبت به این اشخاص که بیان
کرده اند که در هر دو وزن ساند و لایحه بعضی لایحه تقسیم نمایند و نیز در هر دو وزن ساند و تقسیم بر وزن مرد علی است
است جانب پدر و لایحه بعضی لایحه تقسیم بر وزن مرد و چهار جد پدری و مادر و چهار جد پدری و مادر و چهار جد پدری و مادر و چهار جد پدری و مادر
نزد اهل سنت اصل مسئله از ۲ و تقسیم از ۲

امیه				البوی			
۱	۲	۳	۴	۱	۲	۳	۴
۱	۲	۳	۴	۱	۲	۳	۴
۱	۲	۳	۴	۱	۲	۳	۴
۱	۲	۳	۴	۱	۲	۳	۴

در صورتی که در اهل سنت به این ترتیب تقسیم فراموشی و ابی فضل خندان علی بن عباس مصری و در هر دو وزن برسان
الایام باشند حق ترک نیستند و باقی شش کس که مدلی پوار شده است و تحقیق دارند و به این ترتیب سیدان و چهار جانی و ابی علی سبی
به نسبت حق هستند و به صورت اصل مسئله از سه است و دو سهم خطاب و یک سهم حق ام و در هر دو وزن برسان
جد گانه هانزد و حقوق برکت و در علی الخلفان که مرتبه دوم است تقسیم کنند و چون سهام هر یک از روس مرتبه دوم است
ستقیم نیست میان هر دو و روس تماثل است اصل مسئله از سه است و یک سهم فاقه است ضرب کنند و از نه که حاصل می شود
تقسیم نمود و از شش سهام ابی چهره بدیش و دو و مادرش بدیش و همچنین شش سهام ام و بدیش و یک و بدیش و شش
پس ابی الایام که سهم ام را به فرقه نماید و همچنین ابی الایام را یک سهم تمام ام را فرقه و دیگر جد گانه قرار داده و هر فرقه
با بوی آن لایحه بعضی لایحه تقسیم کنند و چون سهام هر یکی از این فرقی چهار گانه بر روس این چهار نفر است و تقسیم
نیمت و روس این چهار نفر تماثل است پس هر یک از این چهار نفر یک سهم فرقه و یک سهم تمام و یک سهم تمام و یک سهم تمام

یا خاله علایه یا خیافیه ترجیح ندارد بر قیاس عمه چینی که با وجود بود نشخ است تقریباً حق و وارث که بعد از جد و جدیه باشد
بر خاله علایه تقدم نمیدارد بلکه بر و بالا اشتراک است و اندکین نیز تصور می شود که خرافات چیز قریب است که مال حق چیز را می ست و کثرت
از ان حق قریب است و کثرت شکاک تقسیم سهام بر فرق بر صنف نهاد و فرق در این قوت قریب است و قسمت حق معتبر و انی
اگر بطرف قریب و دوری و لا داعیه ای در علایه یا خیافیه باشد به حق آن فرق با چنانچه رسد ورنه بعد از عمه ورنه با خیافیه
در فرق پدری معتبر قوت قریب است بعد از معتبر نسل و ارث است یعنی اولاد و عصبه چون جانب اولاد و جانب عصبه است
شعور نبود اعتبار نسل و ارث آنجا نیز فرود شده پس اگر در فرق پدر اولاد و کلا لا باشد مجمع شود اولاد و اعیانیه تقدم است
بعد از ان اولاد علایه بعد از ان اولاد خیافیه نزد علمای امامیه حکام و اولاد مختلفه الخیر مثل احکام آبا و امهات نه است
و هر یکی از آنها قائم مقام با و روید فرود شود و حق ابوی آنها بعد از مقتضای آنها اگر دو سه نزدیک بود مقتضای فیهیم و حصه
بر فرق تقسیم و در فرع است بر سر بیان به بالی اطرحات یکسان به بطریق محمد و انچه قسمت صنف اول است اینجا که بود
مقتضای تقسیم و باطل علی الخلف بالتحقیق و لیکن وی جهات نیز عده از اصول فروع اخذ کند و در تقسیم حق بر فرق
فروع موجود و اختلاف نیست بین ابویوسف رحمه الله حکم است که حصه بر فرق و فروع آن بر سر بیان که در صنف اول تقسیم
نماید که جهات قریب است هر یکی بخلاف دارند اگر مستحق سهم همان جهات با و بدینند و اگر مستحق سهم و جهات
سهام بر دو جهات را رسانند و بطریق محمد رحمه الله قسمت اینجا مثل قسمت صنف اول است که جهات نیست نصیب بر فرق و ان
اعلی الخلف است یعنی اول بطنیکه در ان خلاف مذکور است و انوشته قع شده لیکن بطن علی الخلف جهات اصول میگردد
وجود و از فروع اخذ میکند بر طبق آن قسمت نمایند مثلاً دو پسر نبوت عمه علایه و دو دختر این عمه علایه گیر که هر یک
و دختران نبوت عمه علایه اند و دو دختر نبوت خاله علایه و دو پسر خاله علایه و دیگر همان پسر نبوت خاله علایه نبوت
نزد ابویوسف رحمه الله مسئله از ۱۰ و محمد رحمه الله مسئله از ۱۲ و ابویوسف رحمه الله مسئله از ۱۳ و محمد رحمه الله مسئله از ۱۴

فرق ابوی		فرق عمه		فرق خاله	
عمه علایه	عمه علایه	عمه علایه	عمه علایه	خاله علایه	خاله علایه
بنیت	ابن	بنیت	ابن	بنیت	ابن
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۴	۴	۴	۴	۴	۴
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲

۱۰ مسئله از ۱۰ و ۱۲ مسئله از ۱۲ و ۱۳ مسئله از ۱۳ و ۱۴ مسئله از ۱۴ و ۱۵ مسئله از ۱۵ و ۱۶ مسئله از ۱۶ و ۱۷ مسئله از ۱۷ و ۱۸ مسئله از ۱۸ و ۱۹ مسئله از ۱۹ و ۲۰ مسئله از ۲۰

امیه									
عمه عیسی	عمه علانی	عمه علانیه	عمه خانی	عمه خیافیه	خال اخیان	خال اخیانیه	خال علان	خال اخیان	خال اخیانیه
ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت
بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن	بنت	ابن

در خصوص بنت لابن عمه اخیانیه ابن ابنت خال عیسی و بنت لابن خال اخیانیه مقدم اند اصل مسئله از سه و تقصیر از شش
ازین به بنت لابن عمه اخیانیه دو بار ابن ابنت خال اخیانی و یکبار به بنت لابن خال اخیانیه میرسد و اگر اولاد عم و عمه خال
خاله اخیانیه نباشند اولاد عم و عمه خال و خاله علانیه است مقدم اند و هیچ شکی نیست که این چهار زن با ابن ابنت عم و عمه
الابن و دو بار ابن ابنت خال و یکبار بنت لابن خال میرسد و اگر کسی از اینها نباشد اخیانیه ابویه امیه است حق خواهد بود و
مثل علانیه است قسمت مال میانه شان باشد درین هر سه صورت میان ابویه امیه و علانیه و علانیه و علانیه و علانیه و علانیه
در خصوص مسئله اولاد اخیانیه ابویه امیه است حق دارند و علانیه هر دو صورت است و مسئله از سه و تقصیر از شش
و هر چند که ضرب کرده حاصل ضربی که نباشد در دو عدد و در اصل اخیانیه است میرسد بنفوذ از سه و تقصیر از شش مسئله تمام
و باید در حق ابویه و شش حق امیه است از آن و از ده شش سهم عمه عیسیه بنت ابی و منتقل شود و چهار باقی علی البیت و
بالمناصفه هم و عمه اخیانیه سید با اولاد هر یکی و اصل گردد و از آن شش سهم جانب امیه چهار میان این خاله اخیانیه بین ابلیس و
شده با اولاد آنها و دو میراث خال و خاله اخیانیه بین اوات رسیده به میراث اولاد آنها منتقل گردد و بصورت اندام عیسی
از هر طرفی علامتیه در دست حق شوند و جائیکه نصیب بر فرق برافراش مستقیم باشد تقصیر از ده و شش آن فرق برادر اصل غیر
تقصیر نمایند عمه الدین عم شان به خاله و خال الدین بجان به نیز اولادشان نسل و در پنجمین هم و خال جدیده بخانه
نیز عیسیه به بعد از این شان آن سند را به حکام صنف ببع را به منتقل در آن بجانب اینها یعنی هر گاه کسی ازین صنف ببع
که عموم و خواتمه بنت اولاد آنها اند موجود نباشد پس تمام احکام این صنف ببع جانب عمه و خاله و خال الدین بین اولاد
نسل اولادشان منتقل اند و اگر کسی از اینها نیز یافته نشود و بعد از این احکام بسو عم و عمه خال خاله جدیده بین پس با اولاد
نسل اولادشان منتقل پذیرند و یکی بعد از دیگری بجا عموم و خواتمه بنت اولاد آنها اند و اولاد هر متقدمی اگر چه پس از
متاخر قدم و اولی انکارند بالاتفاق بین این فقهاء این حکم بر هر دو فرق یعنی عموم و خواتمه ابویه و جدیده است که عموم و خواتمه
ابویه بین پس عموم و خواتمه جدیده بین این غیر اندامیه قائم مقام عموم و خواتمه است و نوزده شد که لفظ همچنین در تقصیر
عم و خال امیه فوائد عدیده است اول تقصیر و هم محالست بهم و خال والدین خواه تنها باشند یا عمه و خاله

نکته

بودنیا عموماً خالک بدون اینها باشد مستحکم و محکم و اولاد اینها با اولاد عموماً و خاله و والدین میان خشکی شکل سه و در شکر است
 شکل از خشکی به گاه مردش شمار و گاه انشی به گزینش نصیب از مرد و در کم بود زن شمار باید که در دو جنس مرد و در کم است از زن
 و شتر زن شمار مرد حسن به هر که از مرد و زن به به محبوب به گزینی جای خشکی اش منسوب به حال بدتر است خشکی به به جام جمعی
 خشکی را به رفته چون کمتر صاحب بدین به صاحبین نام غم دین به گزینش این نسبت هم خشکی به خط خشکی است نصف چون انشی
 چون احکام ذوی الارحام فراغت حاصل گردد به احکام خشکی شکل منتقل شد باید دانست که خشکی شش است از خشکی
 بالغ یعنی نرمی و لطافت چون خشکی از نصف به وجود دست انداز این هم سیمی گردید و شکل از آن گویند که انسان منجمد و
 وزن است و در چندین شخص به و در صفت متفاده موجود یا معتمد اندیش اش شکل بعضی شبیه گردید و مرد و از خشکی شکل خشکی
 که از زنی هر دو هر دو دارد و یا یکی از اینها دارد و صورت نماند نیز و اما نیمه عدد خشکی نیست خشکی موقوف حکم و عهده است
 و کورتش ثبت شود یا انوشش لکن نزد اهل سنت قسمی از خشکی است پس به هر چه از کورتش نوشت خشکی به رجعت شرعیه عقیده است
 و حکم وی شش بایستی نماند اگر از مردی که شکال باشد از حال شمارند و اگر از زنی مخرج بول بود و نسا و اندوخته و اگر مخرج بول
 بود و قسار آن است که بول از آن و لا برده این جملة متفق علیه فی التفریق است و بصورت علم بدست اهل احوالات صاحبان است
 مقدار بول را بر تریج اعتبار کنند از خشکی شکل شمارند علای اما نیمه اخر اقطاع بول معتبر دانند و بصورت تساوی بعضی از اینها
 بعضی با فقره رفته اند و بعضی بشمار و بعضی به هر دو به بولی و رفته بصورت تساوی عدد هر دو و بعضی زن را نرد و بجان خشکی
 مرد و انکار نرد و لا بدین اشکال است به خشکی به با بوی غریغ تواند شد که اگر شکل جال تعلیم شود و یا تخی گردد و میبایست که در صورت
 و اگر شش نسوان پستان آرد و حائض شود و حامل گردد و زن است با بجهت از مایه کورتش یا انوشش وی محقق نشده و شمار
 خشکی شکل ظاهر بود و به گاه وی در سگ و شیتی نسکاش و در توریث وی علماء را اختلاف است و علیه یکدیگر اگر
 تر که کسی خشکی شکل باشد از گاهی و دشمنانی و گاهی زن بشتری بدین طریق اگر کسی خشکی زنی فرض کنی که حد آن زن از مردیکه
 در آنجا فرض کرده شود کمتر باشد پس خشکی از زن باید کرد و مثلاً یک پسر دیگر و در خشکی است خشکی از زن شمرده نصف جسمه
 خوانند و اگر حصه و یکم خشکی گیری کم از زن خشکی را مرد و شمر زن شش و وج و مادر و اخوانی و خشکی لایک اینجا
 خشکی را مرد باید گرفت سلسله اش است سه نر و وج و یک مادر و یک برادر اخوانی و یک حق حصه است خشکی باید و او اگر
 خشکی از زن باشد مستحق سه سهام شود و سلسله محول بهشت کند و هر که از مرد و زن که اگر کسی خشکی و در زن منسوب است اگر کسی به
 گردد و در آن رتبه سجا محب خشکی را باید دانست این که محمل خشکی زن باشد محب گردد و اگر در سجا محب خشکی را همان زن محب باشد
 و همچنین سجا خشکی اگر مرد و در نصیب محب باشد و اگر زن را نصیب کنی محب نباشد خشکی را آنجا و شمار می چنانچه
 شخصی از اعمام خود عم و خشکی گذشت همه مال به هم خواهد رسید و خشکی در عد و خوات محسوب شود و محب خواهد گردید و همچنین
 اگر شوهر و یک بر اینها یک خشکی لایک باشد هر مال را و حصه کرده نصف زوج و نصف باخت عیالیه باشد و خشکی را شمرده

بهره صورت طریق قبول معتبر دانسته و در مثال گفته ام بالا یک پسر در دست نصف خزانده سه ربع است حصه خفنی
نیمه و دو نیمه انقی و یک و دو ربع این بی بهره خفنی کی نصف نهی با الغرض مسئله هر صورت باید از نه ربع بشود
صحت این مثال صحیح مسئله است و صورتیکه در حق خفنی باشد میگوید که در مثالیکه بالا گفته ام آن بی نیست و در
خفنی است حصه این یک است و صحیح و در صورتیکه در دست پس حصه خفنی سه ربع است که نصف حصه و نصف حصه
از آن بود چون اصل مسئله فریق این بی نیست که از یک و نیم فرض کرده شد از جنس ربع که کسر صیغ خفنی است مسئله کنند
شش ربع میشود و در ربع حصه خفنی بر آن قرار میدهند یکی ربع میشود آنرا نه ربع گرفته چهار از آن باین دو و بهشت مسئله
و اگر تقسیم میان این بی نیست از سه کنی دو و باین یک بی نیست بی ربع صورت حق خفنی یک و نیم نهی که نصف با هرگاه سه
از آن است این مسئله این دست شده از جنس نصف با یک و بر آن نصف که حق خفنی است بیفران نه نصف میشود از
صحتی شمرده چهار باین دو و بهشت مسئله تقسیم کنی الغرض این مسئله هر دو صورت حسب تقسیم ابویوسف جمله تعداد صحیح
میباشد و بطریق دیگر از تقسیم خفنی بعضی نمای شنیده ام اختیار کرده اند سه مسئله است اما که نصیب بی خفنی را به شمولش
و باره کن تقدیر که در شش که و گاه عرض کرد که در هر دو حالتش بر سه نصف هر دو بر دو و بهشت خود و در مسئله
بشماره نسبت هر دو در ملاحظه داره حاصل ضرب یک و یک و دو در دستانی توافق است که حاصل ضرب یک یک و دو
در تبارین گیری که هر چه در دست آید از اینها بشمار دو حال از آن را آنچه حاصل شود و ضرب فیض و این بی تقسیم
فرقی که باید دانست که علمای این مسئله تخلف ابویوسف و محمد بن احمد ضابطه بیان کرده اند که تقسیم مثال مذکور بالا
زیر که قول شمس بخار ایشان نیست باندگنای بی بقاعده آن توان بر دکن چنان که کتاب اختلاف فقیهین مشهور
و در شش بی بیست و بعضی علمای شیعه بر طریق ابویوسف جمله اند و اکثر علمای ایشان تقیه محمد بن احمد
اختیار کرده اند و در این طریق ابویوسف محمد بن احمد ضابطه کردم که بر هر کی از تفرج مسئله خفنی اسهل شود چنانچه ضابطه
تخلف ابویوسف ضابطه طرح برای محمد بن احمد است که نصیب بقی را خفنی از آن فرایست بشمول خفنی و باره
باید نمود و در این و با خفنی را یکبار در زمره رجال اهل کرده صحیح مسئله فریقین باید بر خفنی با و خفنی را شش و نه
تقسیم سه باید ساخت هر چه در این هر دو حالت خفنی بر سه نصف هر دو و نصیب در حق خود و بر تقسیم مسئله فقیه خفنی در است
اعداد هر کی از شش مسئله چهار بشمار کنی و نسبت اعداد هر مسئله ملاحظه و اگر در دست توافق است حق یک و دو که در یک ربع کرده
حاصل ضرب استانی و صورت تبارین کل یک و دو که گیری ضرب نموده حاصل ضربش گیری الحاق بقدر نسبتی هر طریقی
مسئله در دست و آید خواه حاصل ضرب حق یا کل یک و دو که گیری از دو و عدد که شماره و حال و کورت اوقات خفنی سه ربع
کنی و آنچه از این ضرب اخیر حاصل شود همان حاصل را محل تقسیم سهام فرقی که گیری یعنی صحیح مسئله از آن شماری سه
در مثال گفته در کمال به خفنی ابویوسف مال و لیکه حالت که او را ربع مال است حق یک است و مسئله را

از انیکه باقر زین بنو زعدت وفات یافت یا طلاق منقضی نشده باشد برادر این ولد فرزندی است از اقربای
اگر میرزا و ارشاد نهاده باشد و اگر خود شریع و مورثا قاربیت او را نداند و اقربای بیست و او را نشود دانند و اگر بعد
الغرض اگر کثرت محل نزول یا بعد از انقضای عدت برادر آن ولد از اینها و ارث مورثا حدی از بیست و اقربا نیست نباید است
بلکه علوق الفه و العفا و حمل بعد فوتش و ج باید شمرده است حاصل اگر زن دیگر به سرش ماه و از او یا کمتر خط میراث میسر
بود و در زنهار متحق نشود یعنی اگر حامله زوجه بیست نباشد بلکه زوجه دیگری از اقربای بیست است بر سرش ماه یا کمتر
از آن ولد از وی متولد شد در صورت نصیبیه میراثش با او اندک و میرسد بر او که علوقش قبل الموت تعیین و متحق باشد و اگر
اندرونش ماه و از او یا کمتر کچکش ماه و از آن ولد زنهار متحق نیست میراثش میسر و از او یا کمتر تعیین قبل الموت باید نیست
و وجودش در وقت موت شوهر زن که تقدیر نمودن اینجا ضروری نیست در زوجه بیست ضروری بود و نسبتش ثابت کرد
شوهر بکسی نظیر اگر کثرت کرد و خواهد شد تا زمانه زحلی که داخل رفته است از بیست یا از اقربای او اگر در وقتش ماه
ولد متولد شود بی شبهه ارث خواهد شد اگر بر سر کثرت است که یکسال است متولد شود و تویشان مشروط به عدم وقوع ولایت
که متنازع محل از آن باطلی ممکن باشد اگر چنین طریقت در مدت حمل واقع شود و حامله است یا بر طریقی خواهد شد که اگر قبل از
مرد و خط میراث را خواهد بود و اکثرش که بر آن میرود و خط کامل زارث میگیرد و اگر در جانب بیست و مستحب است
و اگر کثرت ضروری باشد و در جانب بیست و ناف و اکثرش شمارش نماید تا بیست و یک سال مدت حمل تعیین نماید و باید قریب
شتر فقط در بیست و یک سال است آن بعد از آن در هر کس که بپوشد و عده غیره ظاهر میشود احتیاج بیان نیست
لکن سجات قشر بکس از آن میان تعیین آن با موت ضروری بود و باید تعیین بگوید که اگر قبل از ولایت حامله بود و مرد و
نصیبیه میراث نخواهد بود و اگر کثرت و بر آن میرود و نصیبیه بر آن میگیرد و احتیاج آن که در وقت است و ولد از جانب بیست
بر آن نشاء تمام سینه و شمار اکثر است که اگر در حالت حیاتی تا تمام سینه بر آن میرود و ارث خواهد شد اگر در وقت
از جانب بیست و یک سال است ناف و شمار اکثر است که اگر زننده تا ناف خارج شد پس بر وقت و ارث خواهد بود
و اگر کمتر از این زننده بر آن میرود از آن میرود ارث میسر و از او یا کمتر و اما بعد از بیست و یک سال و مدت حمل و تمام ولایت
که اگر بعد از بیست و یک سال متحق شود و ارث خواهد شد و اگر در وقت است و ناف خارج شد پس بر وقت و ارث خواهد بود

ارادیه بینه نشود کرده است	اعلام است مسائل حمل	بچه هم غنا بطبی در حمل	اصل از او کور کرده شمار
مسائل تعیین مسئله یکبار	فرض کن که در وقتش است	باز هم مساله است	نسبت هر دو مسئله دیگر
تا چه بود است ای خروج	الغرض در حامله است یکبار	در وقتش که در وقتش است	در میانش توافق است اگر
ضرب بکن وقت یکبار است	در میان بیست و یک سال	در وقتش که در وقتش است	حاصل ضرب بر یکبار است
عین بیست مسئله است	الغرض در حامله است	بچه هم غنا بطبی در حمل	اصل از او کور کرده شمار

حق نیست و محل است و در میان هر دو مسئله توافق با شش است و شش مسئله اول شش مسئله ثانی نه باقیست
از مسئله شش و در کل یک نفر بیکر و دو عدد شش از ده حاصل می شود شش از ده و از همین حاصل غریب مسئله شش و غیره
سهم از وجه از مسئله ذکر در میان در هر که و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
ابوین مسئله ذکر در و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
که و شش مسئله ذکر در و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
کنند و و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
سوی دو که کمتر حصه هر یک و از آنجا برسانند چهار سهام و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
و چون بر حسب سهام چهار ابی با شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
و ذکر در هر چهار ابی یک مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
حصه کمتر از و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
اما شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
چهل از آن یا یوین یا شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
و از آنجا از ده و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
مال باقی بمحصل احتمال چند مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
که بر محل نگاشته بود و در مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
و از آن مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
و چون مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
سهم حق نیست و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
کل و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
سابقه موجود را با شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
میدانند و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است
کن باقی کل بر او لازم است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است و شش مسئله شش است

زین و استقامت نام ترک باشد و بدین ترتیب می پرسند که جواب در صورتیکه زن غلام خود را آزاد کرده و برادر غلام مذکور نزد خود
حاضر شده و او را به خودش مرد بعد از آن بدین معنی در گذشت می بینیم که بجهت تولد پس از آن پس و از بعد مقتضی باشد که این نوع و خصیصه و
و در صورتیکه تولد و فرزندان کن و نواز و از نشاء خود داشته و زن را که از دوی لازم است به چهری خود اندر سید نزد او امید بهر دو صورت و لایا
و از استقامت که در آن صورت که اگر شمول به خود دیگر پس برشته بود از ترک و در هزار دینار یافتی و اگر بجا پس از آن یام میت بود و چهار
وینار یافتی که جواب به صورتیکه میت باشد و در گذشت می بینیم که از ده هزار دینار است و نزد او امید و فرضا و در این صورت
ان و عم و اقرب نیست مسئله که در آن صورت که شخصی چهار زوج گذشت و چنانچه اولی نصف است که در نصف شش ترک و ثانیه ربع
ترک و نصف شش آن ثانی و ربع هر یک نصف شش بماند که جواب در آن صورت که میت بهر زوجات را برادرانی ندارد
زوج اولی نیست بلکه و در صورتیکه میت باشد و از بعد مقتضی باشد که با وی نذر و پس سید از شش زن و ده باشد که یک
سهم باشد و از بعد مقتضی باشد که با وی نذر و پس سید از شش زن و ده باشد که یک سهم باشد و از بعد مقتضی باشد که با وی نذر و پس سید از شش زن و ده باشد که یک سهم باشد
یک زوجیت و چهار بقرب است و می آید با اتفاق و تعیین مسئله چگونه تصور است که شخصی می ترک می دیتی و دعوی کند که زوجه شفاء
را نکرده است و از این مال و ارث باشد و من محروم و اگر در ده است من ارث باشد و من محروم است که میت دارد و
و دعوی علیه این و این را خایه کند و در عالمی که با آن بهر خواهر خایه و دست گذشت مسئله از شش یک انسان حق را در دست و چهار
حصه هر دو اختای عیال باقی یک سهم بحالت حیات خود را خایه و بقیه و بیست بصورت مماثلش و بیست زوج و بعد بیست
که برادر عالمی میت است نزد او امید بصورت جزا و دیگر مرد و ارث نرسد مسئله زنی مرد و سید بنای هم خود گذشت که در کم
صورتی که از آن ششین بالا فرود و دو دیگر یک شش بالا شش ترک خواهند یافت که جواب بصورتیکه یکی از آنها شوهر آن شش
نصف زوجیت سند بصورت یک زوج باقی دو سیدس بهر و برادر دیگر رسد با اتفاق بین الفرقین مسئله در کم صورت
برادر زوج میت و ارث شود و برادر عیالی میت را حاجب باشد که جواب بحالتی که شخصی از بی نکاح کرد و پس از شفاء با او
این زن و زوج خود از این پس تولد یافت که برادر خایه زوجه جزا و دو و بعد فوت پدر خود و شش ارث ترک خود شود و برادر عیالی
جدا را حاجب باشد با اتفاق مسئله که در آن صورت که میت برادر با اخت خایه خود در میراث مساویة السام باشد که جواب
و قیاس بهر شخصی با او زوج پدر خود نکاح کرده و زوی هفت فرزند گذشته بهر بعدش جدید این بنای سبعة وفات یافته و رثه
خود اینها را با زوج خود که اخت خایه اینهاست گذشت پس شش بر و جزا باقی اثمان سبعة یک شش بمن بهر این بنای سبعة
میرسد با اتفاق مسئله مرد و پس از آن در ما و ای صورت و لا چگونه با المناصفه و ارث ترک میت تواند شد که جواب
صورتش است که زنی در نکاح ابن العم خود و زوجه در گذشت و بمن هم و انش که زوج میت باشد که شش با اتفاق
مسئله در کم حالت غیر صورتی که زنی و پس از آن میت با المناصفه و ارث تواند شد که جواب بصورتیکه شخصی از خود
برادر و زوجه خود متوفی کرده و از وی پس برشته شده این شخص فوت برادر و زوجه خود و گذشت پس نصف شش که نصف

و دخترش نصف باقی بکسیر و دخترش که نیریه برادر او است بصورت خواهد رسید و نذر و نایچه جمله ترکیز و دختر دیگری که نیریه
مسئله کی از دو برادر ایمانی در کدام صورت و ارث سه ربع مال میت آن که مستحق یک ربع ترکیز و نذر باشد بکسیر
چون که از آن دو دختر هم خود نکاح کنند آن نیریه نصف مالش بر وجهش ربع آن بصورت حق او است ربع باقی
حق برادر که نسبت با اتفاق مسئله در کدام صورت از سه دختر نیست و ارث ثلث می شود و دیگر ربع ارث یک ثلث سه ربع محروم از
میراث باشد بکسیر و صورتیکه بکسیر با حره نکاح کرد و از دو دختر هم نذر شد و بعد از آن با نیریه بیرون خود و از وی
یک دختر تفریق بود و بعد از آن دختران حره را بشنید و خود را از مالش خرید پس برش مرد و نیریه بیست و شش
مسئله ثلث بفرض ثلث لا و بیست حره دیگر و ارث یک ثلث بفرض است بیست و شش بفرض و نذر و نایچه
چون دو دختر حره تمام تر که با اکثر اقسام خواستند و شتر استحقاق را ندارند مسئله شخصی بفرقه بیار و بعد از آن زن
و ارثه مختلفه السهام گذشت و در گذشت بکدام طریقه هر زنی را از آن بان یک دنیا رسید بکسیر و بکسیر است که میت حره
و دو حره و چهار اخوات خیافیه بیست اخوات ایمانیه گذارد و در نیریه بیست مسئله از دو حره و دو حره و نایچه بیست
متر و کسیر می رسد و جات و دو دینار حق هر دو حره چهار حق به چهار اخوات خیافیه و بیست بیست اخوات ایمانیه
و در هر بیست و شش حره که محول را جائز ندانند نقصان را با اخوات علان گذارند پس بطریقه نشان این مال که با دو دنیا و یک
با غده و جات و بیست و دو دینار و پنج سدس بهر دو حره و پنج دینار و دو ثلث با اخوات خیافیه و بهر باقی چهار دنیا و یک
با اخوات ایمانیه و بیست مسئله خال ایمانی میت که ام صورت ثلث گردیده هم ایمانیست و صاحب باقی بکسیر و نیریه
بر او علای شخصی نام الام شخص بعد از آن که کسیر گذشت و در گذشت پس این شخص هم عجم عیاد و بیست و یک خال ایمانی او است که
بسیر هم ایمانیست و محروم خود می ماند و تر که اش با کلیه خال ایمانی که برادر او است خواهد رسید با اتفاق مسئله کی میت کسیر
که بعد گذشتیم از این جهان بنامی حسمه من منج که مال بیست و دو دینار و سدس بقیه مال و دو دینار و چهار دنیا و سدس بیست و
شش دنیا و سدس باقی چهار دینار بیست و دو دینار و سدس بقیه و بیست و دو دینار و سدس باقی مانده بهر بیست و دو دینار و سدس باقی
ارث شده می رسد پس نیمه مال چند دینار است بکسیر و چهار دینار که بهر بیست و دو دینار و سدس مسئله بیست و دو دینار و سدس
و دیگر بیست و دو دینار و سدس باقی بکسیر و چهار دینار که بهر بیست و دو دینار و سدس مسئله بیست و دو دینار و سدس باقی
میت که از او بیست و دو دینار و سدس باقی بکسیر و چهار دینار که بهر بیست و دو دینار و سدس مسئله بیست و دو دینار و سدس باقی
و دیگر با دو دنیا و یک حسمه و بیست و دو دینار و سدس باقی بکسیر و چهار دینار که بهر بیست و دو دینار و سدس مسئله بیست و دو دینار و سدس باقی
و دیگر بیست و دو دینار و سدس باقی بکسیر و چهار دینار که بهر بیست و دو دینار و سدس مسئله بیست و دو دینار و سدس باقی
مسئله شخصی این عجم و خال یکدلی می تواند شد بکسیر و بیست و دو دینار و سدس باقی بکسیر و چهار دینار که بهر بیست و دو دینار و سدس مسئله بیست و دو دینار و سدس باقی
انصاف بر علیه برادر که خود نکاح کند پس هر که از این زن نذر شد بکسیر و بیست و دو دینار و سدس باقی بکسیر و چهار دینار که بهر بیست و دو دینار و سدس مسئله بیست و دو دینار و سدس باقی

2000/15
#20



1971.5.25.9

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

--	--	--	--

